

وهمی دیگر اگر ایشان در هر چیز شک نکنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند این نیز مبارک و نامتناهی
است و با ایشان بحث و مناظره پس نتوان آمد نرای ایشان آن بود که باید سخت اگر بحقیقت آتش
و گرمی آن معترب آمدند مگر شدند اگر سوختند و دم نزنند فخر المراد و العالم حادث چه چه با سیه
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمد و قدیم نیست بدلیل خبر رسول و تاملی بقدر علم
کمال الله و لم یکن مع شیء خدا بود و خود بودی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و در میان
چنین باشد قدیم بنوعی و هر چه قدیم بود متغیر نشود و دایم بر یکسب باشد و ان ذات و صفات حق است که
تغییر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شان و عظم بوهانه و هو قابل للضماع و عالم بعد از وجودش
ثانی و ثالث شدنی است قال الله تعالی کل شیء یا کاف الا وجهه پس ملائکه و هیئت و دروزخ و امثال آنکه
خبر بدوام آنها در و دیافه است نیز ثانی شود مگر چه مقدار هم باشد بعد از ان باقی مانده و فنا پذیر نشوند ولی
صلح عالم را پروردگار است که از عدم بوجود داشتن او زده چون عالم حادث است و بی حادث آنکه
نبود بعد از ان شد و هر چه انجمن بود او را کسی باید که از نابود نبود و او را چه اگر از خود بودی همیشه بودی
و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم بود و در گذار عالم قدیم باید که قدیم نبود و حادث بود
از جمله عالم بود نه پروردگار عالم و واجب الوجود و بی از ذات خود بود نه از غیر و الا محتاج بعین
بود و هر چه چنین بود خدائی نشاید و معنی لفظ خدا خود آئیده است یعنی خود بخود و خود و البته باید
که تنهایی تسلسل موجود است بیکذالی بود که از خود باشد و الا همچنین ابلی نهایت رسد و این معقول نباشد
و احد انما الله و احد و حقیقت ایجاد عالم و انتظام هی چیز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید
حق عالم قادر بر پروردگار عالم زنده است دانا و توانا و محبت بر چه کند با نامادیت و اختیار کند به حکم
و اختصار از زیر که بدست انجمن عالمی عجیب و غریب متفنن و حکم کنی این صفات نیاید و صورت نه نبود و او را حشره
و جال و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات و مخلوقات وی پیدا نیست اگر دوری نبود از کجا پیدا
شد متکلم سمیع بصیر گوشت و استخوان و بنیاسف و کلب و کور و ناقص بود و ناقص خدائی را نشناخت
و قرآن مجید بدان ناطق است و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهی را القیاس مثل در زنون
افت الا انک می سجد تعالی بوزن ازان در زنت آدمی خلق کرده است که بدان صفات وی تعالی
بجی از وجود بی زنده است حقیقت صفات آدمی بر صفات وی مانند حقیقت و تدریج باقیست

حقائق می سبحانه قدیم اند و بانی چنانچه ذات و می و لا یقوم بپایه حوادث ذات خداوند تعالی
 محل حوادث بود و درجه از کمالات حقیقه اوراست. رازل ثابت است بر محل حوادث حادث بود و در
 محل حوادث نگردد لیس جسم و لا جوهر و لا عرض و لا مظهر و لا مکرر و لا معدود و لا محدود و لا
 انی مکانی و لا فی زمان پروردگار عالم جسم و جوهر نیست یعنی بقیت و در عرض نیست یعنی از پس
 آن در مثل سیاهی و سفیدی و مصی نیست که اورا صوری و شکلی باشد در کتب نیست که پاره پاره بهم
 پیوسته باشد و نیست که اورا توان شمرد و محدود نیست که عددی و نهایی داشته باشد و در جهت نیست
 یعنی بالا. پایان و پس و پیش و جهت راست و در جایی نیست و در زمانی نه پیاپیها از صفات عالم
 است در بر در کار عالم بر صفات عالم نبود و مراد بانکه در زمان نیست که زمان شامل و محیط او نیست
 و در او موجود نیست بر زمان نیست چه در آن حالت که زبان بخند و می بود و حالانکه زبان نیست و موجود
 است یعنی در زمان نیست بازمان نیست لا مثل له و لا شبه و لا ضد و لا اند و لا ظهور و لا معین
 ویراجلی جلالت و ذات و صفات مانند بی نیست و نه ضد و نه ندر که خلاف آورد و ضد خلاف نمیشد و گویند
 و در از یک جنبه در ظاهر و معین که در کار و می بود و لا متحد بعینه و در محل فیه پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود
 و در غیر خود و در نیاید چنانکه شدن و در جبر محالست و در یکی منافات دارد و در آمدن و در غیر از صفات
 اجسام است مثل آب در محل که مثل در سنگ و در شائی در خانه و شخص در سراسر ای اینجا به سبب حلول است باطل
 گردد منصف و جمیع صفات لکن مال منزه عن سمانیت انفس و الزوال حاصل جلد سخن نیست
 که هر چه از جنس بقا و کمالات اورا ثابت است از هر چه نشان انفس و زوال دار و منزه جل جلاله و تعالی شان
 و فهو مری للمؤمنین یوم القیامت اعتقاد یابد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن
 نماید و میفرماید علی الله علیه و سلم انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمل علیة البدن میفرماید
 که زود باشند و پدید پروردگار خود را و روز قیامت بیشک شریب خاچ می بیند ماه شنب چهارده رامتصو
 شبیه ویت بر ویت است شریب بر شری و در ویدار و تعالی روز قیامت مقابل مواج و قرب بعد خود را
 توفیق به برت و پندار و زبیده و لیسند فردا چشم سرنگردد و با لجمه امرو را و با بی کیف میدانند فردا
 بی کیف به بسیند عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امرو باطن است فردا ظاهر شود و آنچه غیب است
 آشکارا گردد چون شایع خبر ازین داده است اعتقاد ان واجب بود کیفیت است از هر چه که سر زده اند

و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه ایدار نباشند الما جبرئیل علیه السلام را تمام عمر شرف
یکبار پیش بود و چون را نیز دیدار نمود شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود تحقیق کرده است که این سخن
صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام در میل اهل سنت و جماعت است در کتاب خود و تحقیق کرده است
که ملائکه را در بهشت دیار بود و امام بهیچ نیز بدان تخصیص ننموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه
متأخرین نیز ذکر کرده اند اما چون را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابوحنیفه و جماعه ائمه بر آنند که ایشانرا
ثواب بود و در بهشت نه در ایند غایت کار و بهایت خراج ایشان آن بود که از آتش و دوزخ بجا داشت یا پند
و با وجود آن فضل خدا صبح است تو آنکه در دوستی از اوقات باین نعمت فاخر گرداند اگر چه هر روز و هر جمعه
بود چنانکه آدمیان را باشد و در ویت بنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشانرا نگاه گاهی مثل ایام عید
در دنیا که ایام بارعام و محلی تام باشد و دیدار بود و بینا نکه خواص مومنان را شیخ و شام و عموم ایشانرا در روزهای جمعه
چنانچه احادیث در بعضی در و یافته است این حاصل کلام سیوطی است که نعم من تو فوق از خداست که
کنسار و عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پس هر چه داخل این بشارت باشد غایت آنکه تواند که این
که است حضور آدمیان باشد و ملائکه را بود و اگر و پل برین بگذرد و فلاحتی و منیر و لیکن حیران
جایز نباشد و چگونگی و توفیق آن کرد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه صدیقہ و دیگر کنسار اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و مریم آسیه که سیدات سادات عالم اند و کامل تر و عارف تر اند از بسیاری مردان از دیدار
حق تعالی ممنوع و محجوب باشند یا از عوام مردان این نعمت و کرامت محترمانه بلکه اگر ایشان را از عموم مشائخ
که در احادیث توفیق ایشان با عباد واقع شده است مخصوص مستثنی دارند صورت دارد چنانکه سیوطی
خود نیز این اشارت کرده است و آنکه گویند که بنا مقصود است در خیام باشند سخن ضعیف است چه در انجلیان
حجاب بود چنانکه موت نیاورد و وصیعه جمع مذکور بر راه المومنین و آنکه سرور و انکم بطریق تعلیم است
و الله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیص است و تفصیل در روایت بعد از دخول بهشت است الا در توقف مخصوص
یکسری نبود بلکه کافر از او منافقان را نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از این محجوب شوند تا سورت
و عذاب زباده بود و الله اعلم و در ویت و سجانه در مقام نیز خلافت و شیخ جلال است و از سلف
نقل آن بسیار راه از امام احمد بن حنبل است که گفت رب العزت یا در خواستیم و بر سیدم که باری افضل عباد است
و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید و از امام اعظم نقلست که صد بار رب العزت را بخوانی

و این سرین که از اکابر تابعین و قدوه علمای بنی خویست است تا بدو که بزرگوار و کمالی را در حواصی است
در بهشت در آید و از هر چشم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مزایه قلبی است نه رویت لفظی
و اگر بصر به مثالی از وی دیده باشد حق تعالی را تسلیمیت و لیکن مثال است نعل دیگر است و مثال دیگر
مثل سادای و جمیع صفات را بخند و در مثال مساوات در جمیع صفات است و مثلاً عقل و آفتاب و جمیع
صفات مثل نیست با وجود آن آفتاب مثل عقل می آید بنا به استیلا که چنانچه محسوسات شکست نبود
آفتاب است کمالات مقولات عقل بود و این مقدار از خداست و مثال بودن کفایت کند و چنانچه
بادشاه را پیش بافتاب کند و وزیر را با شاه کنند اگر کسی آفتاب و در خواب بیدار بفرستد آن بود که
بادشاه را در پای باد و اگر راه را بیدار بفرستد در یافت وزیر باشد و حق سبحانه و تعالی فرمود و مثل قمر و کسوف
فیها مصلح و وی تعالی منزله است که مصلح و در عابیه و مشکوف و شجره و زیرت مثل می بود و قرآن را
بجمل تشبیل کرده و شک نیست که حل مثل قرآن نیز بلکه مثالی از دست عالم منام عالم مثال است
و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز همین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل امام
حجت الاسلام بای طبعه و الله الموفق و در جوار رویت و کی سبحانه تعالی در دنیا بهر در بیاری و در تو است
و دستا و ابوالقاسم قمی چهار سال فرموده است که قول صحیح عدم جواز است این سخن در جوار و امکان
است و لیکن عدم دفعه و تحقیق آن در غیر آنحضرت باید و در شب معراج متفق علیه است و اجماع علمی بر تحقیق
و تکلیف و شیخ طریقت است که او لیاری حاصل نیست در قرون میگوید هیچ کی از شیخ را ندانیم که ادعای
آن کرده باشد و از جمیع کی آن بصحت نرسیده مگر طایفه نجاشی که ایشانرا ندانسی شنیده و شیخ اتفاق دارند
بر فصلیل می آن و نگذیب آن و گفته که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است بر کاین دعوی که تحقیق
خدا را نشناخته باشد و شیخ علاءالدین قونوی در شرح تفسیر و در بیان کسی معتبر نقل آن بصحت رسد
تا پیش باید کرد و در تفسیر کواستی مذکور است که معتقد رویت الهی حکیم غیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
است و در سبیل در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید هر که بداند خدا را نداند و دنیا کی بسیم و مشافیه و بی
کلام میکنم کافر گردد و در عقیده مظلوم میگوید و من نال ایمان دنیا را به بینیم به و فو لک نوی طغی و کفر و
و مخالف کتب معتد الزل کلمها و در خارج عن الشرع الشریع که جدا و ذلک من آثار فیه اثبات در می
و جبه یوم القیمه و ا و مثال قدر العافیة و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم خالق جمیع الاشیا

[illegible]

از آنکه قول باینکه مراد بر رسول الله در اینجا عقل است از اینها نیست و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از عقیقین حنفیه
است گفته که مختار در این است و ابو العیسر بن روی نیز بر اینست و از ابو حنیفه نیز روایت کرده اند و فالحسن
در احسنه الشرع و البقیع ما قبله الشرع پس لازم آید که فعل جن و کار نیک به آنست که شرع
بدان امر کرده و فعل متبع و کار بد همان که شرع از آن نهی فرموده و فعل از ذات خود جن است و متبع
حسن و قبیح بآن معنی که سبب است از عقاب عزت که در این را قبل در عنوان یافت و الا تعلق مع و دوم فعل
همانکه عدل ظلم بود و وی ضیقت کمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن معقل سخن میت و لله
صلواته اعتقاد باید کرد که خدا ایتالی را فرستگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانی اند که بهر شکل که خواهند
بر آیند و حقیقه ایشان همان ارواح مجروده است و ایدان نیست ایشان حکم لباس دارد و ایشان را الوالد
و حاصل بنود و ذکورت و الذوات و فرشتگان بر آسمان اند و بر زمین و با هر خردی از اجزای عالم فرشته هر کل
است که مربی و مدبر و حافظ او است خصوصاً با آدمی را از چندین فرشته هر کل از بعضی بکتابت اعمال او بعضی حکمت
محافظت وی از شیطا بن جن و انس و در عالم ملوی و غلیب هیچ مکانی نیست که معصوم ملائکه نباشد و در شیخ
آمده است که علی حده جزو اند و جزو از ان ملائکه اند و یک جزو باقی خلائق الهی باشد و اجتناب معشنی
و شلوات و در باع در قرآن مجید فرشتگان را از او نام داشت که در ولا جرم اعتقاد بدان آید که حقیقت مراد از ان
مفوض به علم وی تعالی باشد و هست یا تدبیل بقوائی ملکی که در چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم
در آنکه مراد بعد و ند که نعت و هست در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب معراج جبرئیل
علیه السلام را پیش خود مناجات و بدینهم خبر فرستاد از جبرئیل فرشتگان چهار فرشته مقرب تر اند که عظیم امور عالم
بود عظیم مدام ملک ملکوت ایشان مفوض است جبرئیل است که انقادی علوم و تبلیغ وحی با دنیا طبع است مفوض
به دست جبرئیل که تسنن از اوراق مخلوقات و مقادیر ان به دست او است و اسرائیل که در تصور برای صفت
بر عبث و شورش خلق باز است و در اسرائیل که بر حقن از او عالمیان مسلط است و اکثر را نند که جبرئیل افضل است
از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و خبر ایشان از فرشتگان دیگر نیز مقرب و عظیم اند
مشت فرشته عالمان و روشن اند و عظمت اجسام ایشان بحدی که سافت میان از مرگ کوس و در و شل ایشان
دو نیست که راه و بر درستی به قصد از راه است که انقیاد و کمال و خلقتهم مقام معکلف
در هر یکی ازین فرشتگان را در بارگاه خداوندی سالی معین و در خزانست معرفت بقای معلوم و در تبه

خاص است که تجاوز و ترقی از ان نکنند و هر کجایی که لایق بحال هر یک از ایشان بود با بعضی حاصل باشد
و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت بغفل بود و چه شوند بر مفتوح و غیر حاصل بود و این سبب
بود آنرا که گویند که ملائکه عتیق بودند آنکه محبت مولی و معرفت مبدا نباشد و **لایعصون الله له**
امهم و یفعلون **یومر** **من** صفت فرشتگان اینست که بی فرمانی پروردگار تعالی نکنند
و معصیت نه ورزند و براه مخالفت می نروند هر چه فرماید جهان کنند و اینست که بعضی فرمائی که در حقیقت ملائکه
بنوعی بودند در طاعت و عبادت با بصفت ملائکه برآمدند و چون در خلقت شده و در آخر جمیع حاصل خود در جوع
کردند و از بعضی ملائکه چون در خلقت قریب یکدیگر اند چنانکه نار نوری دارد و دخیانی اگر دخیان بدرد و جهان
نور ماند و الله عزوجل و **وله کتب انزلها علی مرسله** حق سبحانه و تعالی را که آمده است که بعضی فرشتگان
فرستاده و دیگران از آنها بابت آن فرموده و در مجموع عدد و کتب سماوی یکصد و چهار است و از میان آنها
بسیار است که با علم و استقامت آنها **المتقین** و نیز یکی از ان کتابهای آسمانی تورات است که در میان
فرشتگان است و در میان بنی اسرائیل همه با جان ان کتاب اند و **الکتاب** و دیگران و بنی اسرائیل و در میان
انسانان نیز در ان کتاب و **کتاب** بر عیسی علیه السلام فرموده و آن در جمیع این کتب بعد از ذکر الهی و بیان احکام
و قوانین است و در ان کتاب در حقایق محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انتخاب است در میان خاصه و خلاصه
و خاصه و باسالی بنی اسحاق صلوٰه الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل
یکروز که با کبریا شریف و **القرآن العظیم** و زبده و غایب جمیع کتب سماوی قرآن مجید و قرآن عظیم
است که بر سید مرتضی علیه السلام انبیا علیهم السلام از فضلها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاصه و اوست که در کتب دیگر
نبوده است اگر چه تورات در ضخامت و عظمت کبیری بوده که حفظ آن جز به فرشتگان را میسر نشود و لیکن قرآن مجید
با وجود اعجاز و خفایا عظیم و آن تمامه کتب است نه الله الکتاب لا مرئی فیها هدی للمتقین
و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند بر اینست که چه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا
لا نفر قلوبین احد من مرسله و با وجود آن ملائکه از فضلنا بعضهم علی بعضی و اسماء و
تقی قضیه که با کبریا خداوند غرمانه توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرفاء و ارجح بنامی که
برسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و اگر بیش خود نامی نتوان نهاد اگر عقل حکم کند بصحت اطلاق
آن نام بر بی تعالی و هر چند که در معنی کتب و آن نام که در شرع آمده است ملا و راشائی گویند نه طبیعت و جواد

نموده اند که نمی توانند عامل و مسخ از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه صرف است که جزو ای می باشد و سخن
وران اسم است که مافوق اند و صفات و افعال الاله و اسمای اعلام که در لغتی نوعی است از معنی نیست الا آنکه مخصوص
بزبان کافرانست نباید خواند که در اینجا هم کفر بود و باید دانست که اسمای الهی منحصر درین نود و نه اسم نیست
او را اسمایست که خلقی را نه و دانیده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه بنود و برسان شرع نیز بیشتر
از آن آمده ولیکن شهرت این اسم بجهت خاصیتی مخصوصست که در آن نهاده اند بخوای حدیث ان الله لخلق
و متعین اسماء من احصیها دخل الجنة به ان مشهور است شش اشک آنکه یاد شای گوید که مرا هزار اسم
است که هر که از ایشان بدد جوید و کار دی بخوندد و هر عاقل و آفتاب نشین کند از بنای لازم نیاید که او را غیر از این هزار
دیگر بنود و بسیار بیشتر دارد هزار از آن میان باین صفت که یاد کرده آمد و لابد احصا و ذکر این نود و نه
نام الهی بر او غایب نیستی در آتون بهشت باشد که مخصوص به اسم است الله اعلم وهو خالق کمال
تعالی للعباد فالکفر والمعصیه بآراجه و تقصیر فی شایسته ضایع چون ثابت شد که خالق همه
اشیا است تعالی و تقدس پس افعال بنده گمان نیز بخلق و تقدیر او باشد که آن نیز در فعل اسم است عموما
در خصوص نیز فرمود والله خالقکم و ما تعلمون شما و اعمال شما همه بخلق الهی است پس شایسته و علم
بر تائید کفر ایمان و طاعت و عصیان از یکدیگر و بدی از مذهب گمان بآراجه و طاعت و عصیان
کرد و نمیکند و می تواند از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و در کفر و معصیت ناراضی چنانچه فرمود
و لای رضی للعباد الکفر است و پیدا کردن دیگر است و راضی بودن دیگر نهاده است که اگر کسی
و بنده بیک گن و ببا باشد اگر کند و نخواهد که بفرمان آید از جهت چگنی که جزوی تعالی کس نداند و مثال از برای گفت
ارادت از ارعاب و میباید اگر خواهد که اثبات و اظهار عصیان بین خود کند او را بکار می فرماید و نخواهد
کننده آن کار کند و عصیان او بر مردم ظاهر گردد و در کفر و تقصیر فائده و حکمت را در او نهی اظهار حقیقت بنده گمان
و ابراز نمیکند علم از نیست تا پیدا کرد که مطیع نیست و می گنست و خدا علم حقیقت الحال و للعباد افعال
اختیار را بپایه ثبات و یقین علیها و با وجود آنکه همه بآراجه و تقدیر الهی است بنده
ناعل مختار است و فریاد کار خود اختیار می دارد و از برای بهشت و افعال که از وی صادر شود و بجزو و خطر از
بنود و ثواب تحققات هر مرتبه برین اختیار است که می دارد اول باید که معنی جبر و اختیار دانند
و حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست به آنکه صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی تصور

پس اگر بخواهیم طلب و ملائمت او است از ما این نوعی است و مستوفی بهر کرده و بر این آن مستوفی بهر کرده و بر این آن
 و می حرکت کند و اگر مخالف معنی طبع او بود و مقرر فی ذکر این است و در این چهره و در این چهره و در این چهره و در این چهره
 بعد از آنکه نسبت در می بین از پدید آمدن بهشت و عذرت لعل و ترک آن بر او بود ممکن بود که کند یا نکنه خواه
 در مرتبه تصور کند که فیت قریب لعل در آید یا پیش از تصور که از مرتبه لعل در آن است و این حرکت او می را حرکت
 اختیار می گویند آن فعل را که برین حرکت مترتب کرده فعل اختیاری نامند نوع دیگر است که این تصور و اختیار
 شوق در خواست و در اینجا باشد حرکت صادر گردد و در این خواست چنانکه حرکت معین در این حرکت را حرکت را حرکت
 در اختیار می گویند که مراد از اختیار در اینجا معنی نیست که گفته آمد پس انکار آن حکم آن و در آن کسی گوید آدمی که
 ندارد و بجز ندارد و آفرینش آدمی بر اختیار واقع شده است و طبیعت می چنین سرشته اند کسی گوید که حرکت
 آدمی و فعل آدمی از قبیل نوع دوم است این انکار هیچ عالمی تبیین ندارد و لیکن اشکال در است که آیا
 بعد از حصول و احاطه علم و ادوات از فی قضا و قدر بر این تصور باشد که این فعل از آدمی بود و دنیا بدو و
 آنرا کند مانند زیرا که خدا تعالی اگر در ازل و پسند و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که بوجود آید
 خواهی اختیار یا نخواهی در حرکت و نظر آری و خواهی با اختیار یا اگر فعل اختیار است پس او را اختیار کردن بوجود
 آوردن آن فعل اختیار می نماید و نیز آدمی را اگر چه در قبیل اختیار است لیکن در مبادی آن اختیار ندارد و بعد
 دیدن و ادراک کردن اگر آن مری طلب و است ابتعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت
 از وی واجب است و اختیار او باشد تا این اختیار او را واجب لازم کرده و وجود از وی معنی اختیار است پس
 آدمی اختیار دارد و لیکن در اختیار خود اختیار می ندارد همان سخن آید که گفته اند مختار فی قضا و قدر و جبر
 اختیار جبر و جبر علی دیگر اختیار بالصوره و جبر بالمعنی و حقیقت این معنی قضا و قدر را قبول یا اختیار رسیده
 مقام حیرت و اعتراف بجز و سکوت و مرجع و مال کلام ایشان درین مقام باین آیت است و لا یسأل
 عما یفعل و هم لیسألون و هنوز درین توقف نباید استاد کرد و درای آن سری عاقل است حضرت
 امام جعفر صادق که استاد اهل طریقت قدوه اهل حقیقت است میفرماید که لاجرم و لا قلی را و لیکن این امر
 غرض و حقیقت که ادعای متوسط است میان جبر و قدر و جبر و جبر است که میگوید آدمی را اختیار
 نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر در مرتبه قدر است که گویند اختیار آدمی است و آدمی
 در کار و بار خود مختار است افعال و مخلوق است پس میفرماید که این مرد و در مرتبه باطل است لغا و لغز

هم به حق تو میسر است میان این و آن و لیکن عقل در یافتن این امر متوسط حیران و سرگردان است
 و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال باشد که خواهند معتقدات را بغیر ثابت کنند
 و از تخریبی که بغیر ایشان راحت نیاید و معقول ایشان فی نفسه مصدقین آن نمکند و ایمان بدان نیارند و اما
 ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت قرآن است که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت
 اوست و با وجود آن طاماعت و مساوی بر اینندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود
 بر ظلم کردند و ما کان الله لیظلمهم و لیکن کانوا انفسهم یظلمون و فرمود و الله خلقکم و ما
 تعلوا علیه و پس آیت هر دو را اثبات کرد نسبت عقل بخود و نسبت عقل ایشان پس تا جارا را ایمانی باید آورد
 که هر دو حق است و اعتقاد کرد که عقل ناز خداست و عقل از بند اگر چه بکند آن سریم و غیر ثبوت شریعت و امر و نهی و
 فرما اختیار است پس قابل تدبیر آن ضرورت است تا از مسأله قصا و قد ذکرنا علی ما علموا شده و پس اختیار نیز از وی
 چون هر دو از شرع معلوم شده باشد چه در شرع و چه در جدال و طبیعت یا با هر دو باید آورد و اینجا اختفا و امر متوسط لازم
 آمد و فی الحقیقت نوعی درین مسأله از علامات لطالت و جهالت است و هیچ علمی و هیچ حقیقتی بر حکمت آن
 موقوف نیست که یا بیدار حقیقت امر همان است که نزد خداست اعمالی حکم و پس بر ما خلق لبه اگر چهار سید
 غیر شرع تردد و خطبانی در باطن است نکوایان به این باید که حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شرع
 بشنوی بقصدین کنی و اگر ایمان از بوق و قهقهه عقل خود و هوشش بر حقیقت ایمان بخیزد آورد و نه با دانا و اثبات
 این مسأله را اول همین مسکله می باشد و موافق وضع رساند نیز همین بود و فیکس و طبیعت ظلم است
 است چه توان کرد حق تعالی را از خطا و غلط نگارد و اما بما نگذارد و الله یضلل من یشاء و یهدی
 من یشاء و باید گفته بدایت و ضلالت در تبه خداست سخنان و تعالی هر که خواهد که تبه و هر که را خواهد
 راه است بر هر که را وی گمراه نموده و بکس بر راه راست ننهد آورد و هر که را بر راه راست آورد کسی نتواند گمراه
 کرد کتاب سلف باین ناطق است و با وجود آن نسبت به ابیت اقران و پیغمبر صلی الله علیه و سلم نسبت
 ضلالت به شیطان و امام واقع شده پس باید هر دو یا با آورد و اعتقاد کرد و حقیقت هدایت و معنی
 دارم راه راست بودن و میرا راه راست بودن و مقصود رسانیدن آن معنی دوم مخصوص بحضرت که با الهی
 است از دیگر نباید و هدایت بمعنی اول قرآن را در رسول را هدایت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه
 است میباید و لیکن بر راه راست بودن و مقصود رسانیدن از خدا هدایت پس ای که از هدایت می دانند و ای که

و برادر است آنچه بجزر السبب بدایت ساحت اند و میطیان را بسبب عملالت و در عنایت هم از خدا است
و الله الهادی و منه التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تنعيم اهل الجنة بحسب ما
يعلم الله و یزید الله و یقول منکر و نکیر حق یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت است
قراست و سراد بقبر عالم بر فح است که در هر طایفه است میان دارد دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسقین
عالم در محنت و عذاب مطیعان و رزاق و نعمت باشند جز آنچه وی تعالی خود بدید آنچه خود خواهد و منکر و نکیر
و فرشتگان عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی
سوال بکنند اگر متوفیق تعلیم اهل حق جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت و رزاق و نعمت بود و چون نوعی از
در خواب جامعت رود و قبر در حق وی رفته اند از بعضی جهت بود اگر نگفت و نعمت و عذاب بود و قبر وی
کوچی از کبریه ای و در زنج بود آیات و حدیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت
آن معوض بعد اهل جمل شانه داشت خواه با عاده حیات یا مقابل روح یا بغیر آن بوجهی از وجود که تدار
مطلق داند خواهد و بحقیقت نزد اهل سنت جماعت نیست منظر او را که نیست و بعضی عذاب گفته اند که منکر
و نکیر و فرشتگان گناه گار از ایشانند و فرشتگان مطیعان را به بشیر نام بود و این سخن مخالف
از عذاب نیست در احادیث و کثر آن که توان یافت و نیز گفته اند که ملائکه سوال جماعت بکنند و بعضی را
منکر نام و بعضی را نکیر نام بر هر هیتی و شخص از آن جماعتی موجود شوند چنانکه در کتابت اعمال میزنند و ملائکه موکل
تواند که در شخص باشند که در مکتبه متعدده در زمان واحد مشغول می شده باشند و الله اعلم و صاحب خلاصه و باری
در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از دفون کردن میت است بلکه بعد از غیوبت مردم و چون
میت را در تابوتی بپندند به میت نقل وی به کانی دیگر موصول نگردد و اگر در زنده خورده است هم در شکم
او موصول شود و انتهی و واضح است که انبیاء اسوال نموده و اگر بود از توحید و احوال امت بود و بطریق تشریف
و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز احتیاط است اکثر بر آنند که موصول شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال تلقین نشان
کنند و بگویند که بگو الله بلی و دینی الاسلام و نبی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی در عهد
کرد و در اطفال مشرکین امام ابو حنیفه توقف کرده اند و بعضی بزرگواران را بپرسید و بعضی گویند که بهر جهت
و محمد بن حسین گویند که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را مگر عذاب نکند و چنانچه سوال بود از جهت عظم
اوله و امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرد و کافران ایشان را اتفاق معذب باشند

مؤلفین عبد البر که چونکه کافر یا کافر را سوال نمود و بی سبب سوال نمودند و متناهی را سوال بود و بعضی
 از شایعین گفته اند که احادیثی است که مستثنای شهادت و مرایطی بسبیل بافتند و آنکه در هر جمعه یا شب دوی برده و آنکه
 هر شب بر سره ملک خوانده و آنکه عیلت است قایما اسبالم برده و رد یافته است و حدیث جمعه ضعیف است
 و ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که لال قبر از ضعیف این است عظمی است و گفته اند حکمت و تجرید
 مذاب ایشان در برین تحقیق و ذوق است تا در قیامت پاک از جمیع گناهان برترند و در شیخ عقیده طحاوی
 نیز مثل آن گفته و تمیز و توقف نیز نقل کرده است و گفته اند دیگر با آنکه در احادیث آن است که در قبر با صی
 هفتاد و نه روز و آنکه اگر کسی از اینها دم زند تا در دنیا و دنیا و در میان آن بسوزد و حقیقت آن مازود کرده و هر صورتها
 صفات فیه و افعال فیه و تعلقات فیه است که در آن عالم باور کردیم مثل ساخته اند و ذکر شده اند و از ایشان که
 است یا بجهت طهارت شایع بر عدد و اصول صفات و در میان و اعتقاد بدان و استمال آن از امور آخرت که بجز
 صادق بدان جزو است و در حقیقت یکی آنکه وجود دارد و ذکر دم بگذردن ایشان نیست و در واقع
 است و در خارج و در دهر است و لیکن آنرا چشم نرسد و آنرا نیز یاد که درین عالم چشم سرشاده عالم ملکوت هرگز
 نتواند که یک یک در آن عالم رسید و چنانچه بنیاد بعضی اولیا آخرت و جبرئیل را در آن عالم حضرت صلی الله علیه و سلم
 میدید و همچو یکس غیر آنحضرت او را نمیدید الا ما شاء الله و این دیدن و نمودن بخلق و قدرت الهی است خواه
 اجسام بود یا ارواح اگر کوئی پیش کی نباشد و دیده کشاوه بود و خداش تمامد تواند دید و اگر نخواهد
 و نتوان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت و استیجاب است و طریق ادبی آنکه اعتقاد کنند که بدن
 این را در کرم بر مثال دیدن در خواب است که در کرم و در بدن ایشان و متعالی شدن نام نسبت بومی
 موجود و واقع است اگر چه در خارج خود اگر چه مقصود و اینجا نیز حاصل است لیکن این اصناف الایمان است
 و الا اول حکم و اسلام و الله الموت و النبعث حتی بر این سخن برود و کار بقالی مرده ما را از کور و زوزه
 گردانیدن خلایق بار دیگر حق است تا در قرآن و احادیث بدان ناظر اند و در اعتقاد و در تسلیم
 برین مسلک است کسی که اول از عدم صرف و نابود و محض پیدا کرده و از عدم عدم بوجود آور و بار دیگر نیز قادر
 است که پیدا کند و هو الذی یبدی و الخلق ثم یعید و هو الهی بعلمه و تحقیق سخن الهی
 زیرا که منزه از اغیاث و نشود و نمایی او شود و باقی دارند و از اعجاب لذت بگویند و در زمین پنهان نمیشد
 چنانچه گویا در صحرا بنزد دل باران بر دید آمد میان زمین و در احادیث آمده است که با دینی

در آسمان تبارد پس موی از زمین برآمد و حیوانات دیگر غیر ایشان از تافته بهایم و طیور و حشرات نیز منبث
شوند تا حکم مطلق قضا بر ایشان از یکدیگر برگردد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص
خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوشت شمشاد را که گوشتی بی شلخ رازده است بلکه نور جبر را از نور چه که
بناحق رنجانیده است نقصان گیرند و چون این تکلیف و تمیز احقاق بر ندارد بعضی علماء گفته اند که طفل
را از طفل سینه قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را بعد از ساندن و آن حیوانات را که کول
شده اند خاک بهشت گردانند و خود بهشت و نشو و نما شود و نفع صورت اول در باب احوال قیامت شود که بدان احوال
زمین موی و پشمی پیدا آید و موی و پشمی را به یکدیگر جمعیت از دلها بر خست بر بند و تله جان داران
بگیرند و ملاک نفع دنیا چنانچه فرموده بودیم پنج تن فی الصور ففرزع من فی السموات و من فی الارض الامم و انما
و نیز فرموده نفع فی الصور فضعف من فی السموات و من فی الارض الامم و انما و من فی الارض الامم و انما
احیاء از قبور بایستد که بدان مردمان از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکه متصل همین آیت میفرماید و نفع
فما اخرجهم قیام یظرون و جای دیگر فرمود و نفع فی الصور فما اخرجهم من الاجلالت
الی ربهم ینسلون و فاصله میان و نفع چهل سال باشد و بیستم من فی السموات و من فی
الارض معلوم شد که اثر این تسبیح و صفت شامل حال تمام اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه
و استعمار الاصل شاء الله جبریل و میکائیل و اسرافیل و غریبانی در حور و خرنه و حله عرش و شهدا را اراده
شده اند و گاهی نفع احیاء را قیامت گویند و گاهی قیامت گویند و زبان ممتد اراده از ابتدا ای امانت تا
و تولد جنت هم را قیامت گویند و بحقیقت اگر بخواهیم اعتبار در گذر هر روز این احوال بر مردم میگذرد و مردم
به روز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شایع در خیزن در شرف قیامت شام که در آید قرع و موی و خوشی
و خوشی مردم و تمامه با نوران راه یابد و همه در خانه ها و آشیانه ها در آیند و در کجها در خریده و چون شب شد
بخواست به نزد و غیره و حلاک شوند اینجا اثر نفع اولی ظاهر شد تا گاه صبح در خنده و همه بی اختیار بیدار شوند
و بر خیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفع بعث و نشر ظهور آید فحسان العا و کرمی و میمت و الیه النور و المؤمنین
حق سبحانه و بر کشیدن اعمال بنده گان روز قیامت حق است اگر چه علم و ی تعالی بهر محیط است لیکن
در ضمن آن حکمتها فی است تا بنده گان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و مکنه های دیگر که جز از وی کسی نداند
و بحقیقت بدان و غیر آن مفضل بعلم و است تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق است که می بینان

صفتی است و او را دو کیفیت است همان محسوس و شایع و هر کجاست مقبلا آسمان و زمین از مسلمان رسمی مقدر مطلق
عز و ایت کرده اند اگر در یک پدر وی آسمان و زمین پدر هر دو زمین و آسمان است بنهند بکنند و گفته شد
از جانب یمن عرش مقابل جنت بیاید و گفته شد از سیات بر سیار عن مقابل نادر یعنی گویند مراد از میزان چیزی است
که روی مقدر آسمان معلوم شود هر کیفیت که باشد مراد معنی حال است و میزان تمثیلی است از برای آن اینها
همه نادیده است و اصل همانست که نظایر آنچه در حدیث است ایمان آورند و عید گری عقل اند جانور دزد و موزون
یا مثال است و حق تعالی قادر است که هیچیک را جسمی گرداند حساست را اجسام نورانی کند و سیات ظلمات
یا صاحب افعال که در آنهاست خفت و غفلت و احوال فریاد و حدیث بطاقت و ولایت برین دارد و بطاقت
یا قدر پاره را گویند که در وی شش متابع نویسند و مراد اینجا آنست که چون گفته حساست یکی سبک آید
در کافه پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن گفته اند زنده و به ان راجع آید یا صاحب افعال
و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن افعال و صحایف عالم سببیه افعال بر آن شده اند و جمیع
سوزین در قول وی سبحانه تعالی و اتقوا الموائین القسط یعنی هم الفیقه یا باستبار نقد و آن
باشد تا هر است و یا هر بنده گان یا یا هر نوع کل اینها را باشد یا اعتبار نقد و او زن بود یا از جهت ثروت
بجز و غفلت و بی بود و وزن افعال کسی که او را غلبه بود و او را اطاعت باشد از جهت انفس
ثروت و تطمین یا انشائی مصیبت و تقوی باشد و در وزن افعال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را
حساست نبود و توان که صورت حساست در شیعته نداشت می که اگر گفته اند که نقد و نقل گفته میزان اخوت
محسوس میزان دنیا و حساست فعل و فعل گفته بود و علامه منتهی سخن حدیث بطاقت در آن گفته و از علم علی کتاب
حق یا که افعال بنده گان از طاعت و معاصی و ان شیت بگویند حق است و مراد از کتاب الهی شان
به دست راست دهند و کافران را به دست چپ از پس پشت باین قرار که دست چپ پشت چپ است
یا از سینه چپ پشت بر آرد و شش از برای غیر بر میان مومنان و کافران و غرت مومن و در سوره بقره
که نزد حق در آنست که عطا می کند به من مخصوص مومن تطبیع باشد یا شامل عصاة نیز بود و بعضی گویند
که مصلحت از نزد حق است راست دهند و لیکن بعد از اجرای وجه و اخراج از نار یا به دست راست دهند
و چون در آن گفته اند که هر چه از ان شریک یا برتر است و هستند و نه بچپ بلکه شوا آنچه چپ است یا اصل کتاب
ندهند بلکه از پس را بر وی بخوانند و حق آنست که احوال فاسق درین باب است و ثواب است مومن در آن

از وی سزاگت است و اینست که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند و استند علم و الحساب
حق مقصود از کتاب حسابست چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد و السؤال حق پس
وی تعالی از بندگان که چه کار کردند و از طاعت و محبت چه کردند حق است و از ملکه نیز حساب گیرند
در حدیث آمده اول حساب زنجیر است این گیرند که چگونه امانت وی را ببا بنیان رسانیده است و در بعضی استند
آمده است که اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وی از محبت خداوندی بجز و فرمان نمود که تبلیغ
علوم بجزیریل که کردی گواه تو کسیت بگوید گواه من اسمعیل است اسمعیل را حاضر آرند و همه از محبت
سوال و کبریا می و الجلال لرزه بر تن افتد پس پیغمبر از حاضر آرند و از تبلیغ وی و ادای الهی رسالت
پرسند و اولی بجز عبادات سوال کنند تا شش و از محاسنات خون و جنات ظالم را بجزوم دهند
و سیات مخصوص را بظالم در روایت آمده است که بعضی از مقبول متقابل دانی رو و در بعضی روایات
آمده که هر وی را اگر فرضاً ثواب هفتاد و پیغمبر بود و نصف و آنک با وی نخی صمت افتد و بهشت نرد و یکده تمام
وی از وی را عینی نشود و همچنین روایتی در پیش و خواجیه بر ستر راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته
ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ یکی فهمیده عوام در غفلت و علما در غفلت و صوفیان در طامات
و جمیع خدایان هیچ جز ازین عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز را بنیاید خواستنی
شغول و یکدم بجز و در مرگ و آخرت و احوال آن نه فان الله و ان الله من جمیع ان کنون بهجت
خداوند می گوید که اگر چه خدا را چنانچه از این گویان بهشت برین بنیاید و گوید که این بهشت را که می خرد و گوید خداوند
که توانی که این را بجز و دشمن آن گرانست فرمان شو و تو میتوایی خرید و دشمن آن در دست است اگر این حق
که برادر برادر سلمان و ابراهیم را برای و خدا و کنی این بهشت ترا باشد پس وی را چنان می شود و بخشد و نیوزد
حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و کثرت مغفرت خود در آرد و چنان پرسد
که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم اگر تو رحمت خود ببخشیدم و کتاب جنات بهشت
و بد و کافران و منافقان را فضیحت و منادی در دهنده که الا لعنة الله علی الظالمین سبحان فی
العدل القوی و الفضل العظیم سبحان سبحان فی فضل وی کار خود می کند لیکن ترسی از عدل است بهیبت
اگر در دنیا یک صلی بر کرم و غزایل گوید بخیلی بر هم این بهیبت را خواند و دیگر را بخوان بهیبت بهیبت
گر بگشت تیغ حکم بمانند کرد بیان هم و حکم و در جانی میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

[illegible]

کلمتان گردد آخر التشنس به بنده مومن و نوا کند که جز نایم من خان نوزک طفلان و بوی ای یمن کامل بزد
از سر من بگذر که نور ایمان تو زبان التشنس مرا گشت محمد صلی الله علیه و سلم که نور انوار مومنان باشد پیش و وزیر
در برابر وی بجا ایستد نوری که در با صیغی عال غلیل بود چه کار کرد اینجا که حوبی و هر طری باشد تا چه کند الله تعالی
حق در خوشتر رسل و انبیاء و اولیا و اخبار و علماء و ملائکه که ایشان را در درگاه عزت آورده اند و در این
باشد گاه گناه کاران را از پروردگار تقالی حق است و ادل کسی که خطاب شفاعت کند محمد رسول الله صلی
الله علیه و سلم بود و فردا نظر هر شود که او برادر درگاه خداوندی چیست در جاه و عزت بوده است و در روز جزا
و جاه جاه و الله حق جبهه خند از غفر نماند تمام عالمیان چون از شدت هول موقف بجان تنیده و حیران
شوند بطریق شفیق بر آیند تا در و ایشان را و ادبانی کنند اول بنزد آدم صلی الله علیه و سلم بفرستند و گویند که تو آن آدمی
که پدر تمام آدمیان بود و پروردگار است بدست خود پیدا کرده و در بهشت بزمیت جایی داد و سجود ملائکه را و بنده
و اسما تمام آنها را و در خدمت شفاعت کن ما را که سخت روز زمین مانده است آدم صلی الله علیه و سلم گوید که ایها اولاد
درین مقام و دم بزدان حدیث نیست آن فرستد گی که اکل شجره کرم در فرمان الهی براه خطا رفتیم زنده است
این کار مگر از لوح آید پس آدم صلی الله علیه و سلم بفرستد و ایشان را بفرستد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد
و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد و لوحی بیاورد
این مقام قدم پیش نماند نهاد و در حضرت خاتم النبیین که سید رسل و شفیع روز محشر و دیگر بختاب لید غفر الله
الله ما تقصص من ذنوب و ما اخطا است بیامند و عرض حال خود نمایند پس می بر خیزد و در سر برده
عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا شرف عظمی که بودند لعنني ان یبعثک سرایک صلی الله
عنه و خیر از ایستادن درین مقام ممکن نباشد و سجده در روی حکم شود که سر از سجده بردارد و هر چه خواست
تجوذه و هر چه گوئی بگو پس سر از سجده بردارد و بزبانی که در آن وقت در اخور زبانش بروردگار خود را حمد و ثنا
گوید و تسبیح از عاصیان را به بخشاید باز سجده در روی تسبیح و دیگر شفاعت کند و از نالانش که سر بر دارد و گناهان
تمام گناهان را بخشاید باشد پس بچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخود تبار بر وی حکم کرده باشد یعنی کافران
و منکران این صفتی است که در هیچ بیماری و مسلم مذکور است و از اینجا خود ظاهر شد که گناهان
هر اودی در خواهد و حقیقت این شفاعت یکری نماند مگر آنکه گویند که این صفتی است بامنان نوی باشد یا دیگر آنرا
شفاعت در حضرت وی بود و در حضرت حق و الله اعلم و در حدیثی که در شفاعت

الحق تعالی علیه وسلم بکسی خانه که یکدیگر در این انجمن ۱۰۰ ساله
... جز ... در نه یکی بنود و سرسخت و گناه باشند پس اذن شفاعت ایشان و خواهد از درگاه عزت
حکم آید ای سید اینها صفا گمان شدند ایشان را شن خود با خود شفاعت کنم و انش و در ترغ شان بر او کم
و با بخله روز روز محمد است و جای بای نداشت و مقام مقام او و سخن سخن او و جهان نداشت و دیگران همه
طغیان اند در قرآن محیه خطاب پیرو که ولسوقت یعطیات که بابک هشت ضعی ترا ای نوری محبت کن
ای محبوب کن و مطلوب من ای بنده خاص من چند ان صفت و هم و رحمت کنم که راضی شوی از من هیچ
از روی در دل تو نشکد ای محمد پس رضای من طلبند و من رضای تو خواهم گفت راضی شوم تا یکبار از
است میانم زنی و گویند آیه که میگوید لا تقضوا من رحمت الله ان الله یفقر الذنوب جمیعاً
مخصوص باین است است و با قوم نوح و چنین خطاب رفتند و یفقر لکم من ذنوبکم بقاعده و نحوه لفظ
من افکاره بصفت کند ای بعضی ذنوبکم باین کار بفضل میرود و یاد دیگران بعد از امت ذنوبه در ب غفور
این امید واری در بشارت گناه گاران پس است چون همان فریاد است طفلی نیز عزیز خواهد بود و بیت
نوسید نباشی گرت ان یاد بر انداخت گرت امر و بر براند که فریاد بخواند تو امت او باش و از ان او شود
خود را بوی بسیار چه است مشکلی تا آنجا است که این نسبت در دست نشده است بعد از و هیچ شکل نیست
صد هزار گناه در جنب یان بگوید هر گاه است بخیر و خود اگر نور ایمان در دل بنده در آمده است ظلمت بصفت یا
در روی جامی نخواهد بود و علم ایمان باید حوزد دیگر غم نیست سیفان ثوری رضی الله عنه به مذکر تمام بشود اگر چه در
گذشت گفتند چه گری خوش باش که باز گناه هرگز است نیست گفت گناه اگر کسی است نزد رحمت حق گزیری
نیز و گریه انانیت که ایمان بسلامت بریم بانه بیت ایمان سلامت بلب کور بریم چه است نه کسی است
و جاهل که با سخنی از باب شفاعت مانده است از انانیت کنیم چه اگر شفاعت را مومن متعده است اول در
موقف عصمت از برای تخفیف شدت و خوف و از این مقام و همیت و دهمیت و از دعام و همیت
سوال در حق حساب باید مناقشه روی که من نوحش فی الحساب فقل عذاب سیم غفر از برای
حکم امضای توفیق عذاب چهارم در اخراج از نادی نار و در کات و نوح و نوح در رفع و رحمت و نبل قیامت
مشکلات بگزارای رایش با دشت همی بیارند و در بارگاه پیش استاده کنند پس یکی از مقربان درگاه بر خیزد
و شفاعت کند تا حکم شود آن گناه کار را بشارت دهند و پسند و حساب گیرند باز از در شفاعت در آیند تا از در

حساب بگیرند و اگر کردند باسانی گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه به بند نیانند حکم کنند و از شفاعت
از ان بگذرند و از فرستند و گاهی بعد از بند نیانند فرستادن و عذاب کردن از بند برآند و بعد از برآوردن
منصب عطا کنند پس هر گناه کار را در درگاه او را امید و آری است که شفاعت سید رحل چه عفو و عفو
سلام علیه باطنی نزد حضرت در جات بهشت برسد ان شاء الله تعالی از نیانها هر شود که چه میگوید بهشت
نصیب است بهشت ای خدا شناس بود و بدو که شوق کرامت گناهکارانند و انحضرت راضی الله علیه و سلم
شفاعت بود و عام بر جمیع است بلکه جمیع خلائق را و خاص چنانچه اهل بند بود و او را قبر غریبه و کسوف صلیبه را
بر روی صلی الله علیه و سلم حقیقت شفاعت را اعتقاد گویند که اعتبار است از انعکاس فروغ اشته و انوار
رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه و سلم از بارگاه قرب و غایت تمام بردهای که بصفت محافات
و مقابلت است بر او و کسی که صحت اندیشه و مثال انعکاس سرچشمه آفتاب که بر آب تابند بر آری که مقابل آن
باشد در این محاذات و شفاعت توجه و اتیان حاصل آید و چنانکه اکثر از آنچه او را از اسباب نیل این سعادت
در شفاعت اسباب متابعت و مواظبت نسبت سینه و دست این در شفاعت دفع درجات و الا در شفاعت حضرت
در باب محاذات و مقابلت در اصل ایمان کافی است و مؤثرترین عبادات و توجهات درین باب کثرت
صلوة بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و سلم و نماز و طهارت و باطنی و کلام ذکره الذکر و کلام
شغل عن ذکره الفا فلول و بالله التوفیق و السجدة حق و الناس حق بهشت و دوزخ
بران صفتی که در کتابت و احوالیت و قریع یافته است شوق است و در مکان جنت و نار احوال است گویند که جنت
در آسمان اول است یا در چهارم یا فوق سموات سبع و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جمعی در سر زمین
تو حجت کنند و یقین مکان هر دو بعلم الهی تعویض نمایند و در شوق مفاد میگوید که نفسی صریح در یقین مکان جنت
و نار در دنیا یافته است و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر عرش است و زمین و
شکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که و جنة عرشها السموات و الارض پس وجود آن در مکان
بعید تر از زمین و آسمان چه صورت دارد حال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برای یکایک جنت با شد
چو اشک در تفسیر آیه است که عرش جنت مفاد عرش سبحان است و ارض بود و قتی که یکدیگر بگویند چه و چه پیوسته
در بعضی گفته اند که در جهات است که چون نمرود و ام و اسع تر از زمین و آسمان چیزی دیگر نبود و تمثیل و تصور
در جنت نیست و بر آن کرده و اصل مراد منها نعم در میان و رحمت است و تحقیق و تخدید و در حقیقت رحمت جنان است

خز و در کار تعالی نه اند کثرترین خانه های بهشت مقوار دنیا و دوه مقاربان بود و الله علم و اما اعراض
بمعنی مکانی که در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نعمت و راحت بهشت و نه خاست و محنت دوزخ
بمعنی هیچ و نفس ظلمی ثابت شده است و از معنی سلف منقولست که او رحمت تعالی برای اطفال مشرکین
و اولادان نمرت و حی آفریده است و امام بسکی میگوید که من قول با عرافت را نه اسم که در حدیث در و دیافنه
یا بیج یکی از علما بدان رفته باشد انتهی و او که در قرآن مجید میفرماید که و علی الاعراف رجال ییرفون کلا بسماهم مراد
بدان بلند میهای حجاب و موسوی است که نمیدان بهشت و دوزخ زده اند اینجا مراد آن باشد مثل اجنبا
و تنه و اختیار مومنین و علما یا ملائکه در صورت مردان کامل بهشت و دوزخ و بسما و ملاست هر یک بشناسند
و خطاب کنند و همما مخلوقتان موجودتان بهشت و دوزخ الا ان موجود اند و مخلوق شدند
آنگاه در قیامت ثواب میدارند و مخلوق گشتند و دوزخ و ملائکه با قیامت و ملائکه
و لا یقنی اهلها بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان و ایم و باقی باشند و خدا بزرگوار شود یکبار که مراد
و زنده کرد و دیگران ابد حیات و بقا است اینجا موت و امارت است و خلق خدا باین باشد و کل ما آخر بهر
الذین صلی الله علیه و سلم من اشرار الساعه و احوال الاخره حق خبری است
که خبر صادق از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب کرد و زمین در را و توبه است و خروج
و جلال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و فرغ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای قیامت تا دخول
جنت بلکه هر چیزی که وی داده و پرسش شدی که نهاده است حق است حاصل کلام و نه بلکه الحساب است و قبل
این معنی از کتب ما و شت معلوم گردد و **والایمان تصدیق بالقلب و قبال باللسان**
ایمان راست گویند و عقدا و کردن پذیر است و از ایمان قبول رسالت است بل و اقرار کردن زبان و گویند
و آن بدان حقیقت ایمان تصدیق قلبی است اقرار لسانی علانی است بران تصدیق از برای اجراست
احکام در ظاهر چنان بر زبان و لبست مثلا اگر کسی گواهی کند که من بر حکم بگویم که من از دست نبرم
و تصدیق بل کرده و جان داد اقرار کرد و درین صورت شرط نباشد و ایمان بر دهنبل مل حدیث حجاب
و تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان است و بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل بهشت
که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است لیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بهشت و در حقیقت
و آن شدوی تصدیق است احوال علامات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند نیز از دست نبرم و برگ و گل

و سیوه بیست و یک سیوه در حقیقت و حقیقت نام در حقیقت از دی بر نیفتد اما در حقیقت بر خود دارد که کار آمد - سیه
بوده آن است که اینها نوشته باشند چنان ایمان کامل به آنست که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن این
ایمان و حقیقت آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن نقص قرآن مجید است که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
آینکائی که ایمان آورده اند و با آن هم عمل صالح نیز کرده اند سیاق کلام در آن نکرده که اصل ایمان بقی
عمل صالح علاوه او و کمال دست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و او را نیز دارد و مفهوم سخن آنست که
آن دو چیز مغایر یکدیگر نباشند و اگر هر دو یکی باشند این سخن در متفاهم عرف راهست نیاید و قابل راستیست
بخطا کنند و دیگر آنکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و سلم تصدیق و دیگر است و علم دیگر تصدیق
عبارت از اذعان و تسلیم است که آنرا با ناسی گویند و آن در حقیقت التسلیم و تسلیم بزرگ قبول
و تورا بنور یقین و تسلیم و استی بیش بنور تائید که از عرب علی الخصوص صلی الله علیه و سلم و ناسی و تصدیق پیغمبر چنان
میدانند که کسی حقیقت بر خود دارد و آنکه درین چشم وی زانیده شده است یعرفون که یعرفون انما بهم
تمام اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت احوال و صورت و سیرت و تولد و نشا و نام
وی صلی الله علیه و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها نکرده و چندین از زبان موسی علیه السلام
تا قریب و در نبوت بشوق و ریاضت سعادت ایمان در بدین منوره اند و توفیق کردند و پدران هر سجد از ا
و صیفت میکردند که اگر شما بدریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان جستند گردید سلام تا برسانند
و پیغام ایمان عرض کنید و حقیقت انما تروسان بر درین علم ازیه و کسی بنود تا آفتاب نبوت طلوع
گردد و مشقادت از بی در کار نشد و پرده خفا بشی بر دیده بصیرت ایشان فرو برد و عباد و استکبار
در ما و یکفر و انکار و مانند اینها عیان گردد که علم عقل بی غایت و به است با بی کار گرفته و اثر بی
نیارد و حجل و اجها و استعفیقتها البسمه هم ظلم و علوی این است که گفته شده مغفوه بالله من علم
لا یفزع و قلب لا یخضع علم که به حق ننماید جهان است و هو که یزدی و لا یفقد و چون ثابت
شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و نقد او بوی راه نیست پس زناده و نقصان
در ایمان نرود چه زیاد و نقصان و عیب و باشد که کثرتی و نقد دی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال
داخل ایمان می بود زیاد و نقصان با زیاد و نقصان عمل ایمان راه می بود و پس فلس پس این
قول که ایمان لا یرید و لا یفقد که از امام عظیم ابو حنیفه کوسینه رضی الله عنه منقولست بی اشکال

در شبهه راست آمد و بحقیقه آن اشارت بخروج علی از حقیقت ایمان چنانچه در مسند علی است و جماعت
است قاضی و بانی التوفیق و الايمان و الاسلام واحد ایمان و اسلام یکبیت لیکن غالب منقسم
ایمان تصدیق قلبی و مال باطن است و در اسلام خشوع و اتقیا و ظاهر چنانچه آیت کریمه قالت الاغلب
اعمالنا الا انه نافر و ان است معقود و اینجا نیست که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن مغایرتی میان
نیست و لا یتبعنی ان یقول انا مومن انشاء الله تعالی خلافتی در میان علما افتاده است
که انا مومن انشاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علماء و خفیه از ان منع کنند و شافعیان می دارند
و باید که خلافتی در میان نباشد چه اگر سنی تزد و شریک تصدیق و ایمان قصد کنند و در ان باشد چه شریک و تزد
شافعی جزم و یقین است که چقدرت ایمان است و اگر بقصد شریک و شریک نباشد که ای و نفی محبت نیز که شریک و ایمان
عاقبت یا تزد و در حصول ایمان کامل نباشی که اولی که هیچ المومنون حقا بدان اشارت می کنند گوید و در ابان
و اینجا اگر چه بهتر صورت شریک و توهم تزد و در ایمان خود و غیر ایمان زرد و ایمان الباس غیر
در حصول باس در اصل معنی شدت و خداست و در ادراخ اسکات موت و معانی احوال عزت
است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار آمده است که هر یک وقت موت جایی خود را می بیند
مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین سبایات ایمان آورد این ایمان و یک شریک نباشد چه
ایمان باید که یقین با حقیقت باشد و قصد و انشال با مومنی و اطاعت فرمان و بی تعالی باشد و ایمان
این حالت نیست بود و اضطراب بود چنانچه روز قیامت نامه کافران قریب و بر آنند که ربنا البصرنا و سمعنا
فارجعنا لنعمل صالحا انما موقنون خداوندان گوشه باشند و درین بابینا شدت یقین و شریک که آنچه
بیمیزان تو خبر داده بودند و کتاب توبه ان مطلق بود و حق است ملازمه نیاید فرست تا ایمان آوریم و عمل صالح
کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بجن در انوقت قایم و ندارد و تمام اهل تن از اول تا آخر
اتفاق داده اند که ایمان بکسر مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الله تعالی یقبل توبه العبد المذنب غفر
کنایت از حالت موت و شدت سکر است و در حدیث روح در معلوم است و در قرآن مجید میفرماید قلهم لایک
بنفقتهم ایما لهم لما بل و یا شئنا یقنی ایمان در هنگام بدون باس و خدا را بی نیغ نکند و جایی که
میفرماید و لایست التوبه للذین یعلمون السیئات حتی اذا حضر احدکم الموت
قال انی تبت الان و غفایر که استدلال باین آیه هم ترویح تر باشد و احتمال دارد که مراد بر دیت

باین برایت سابقه من علامت قیامت و طلوع خمس از مغرب باشد چنانچه بعضی میفرمایند این آیه که میفرماید ان
بغیر کرده اند و این آیه آخر که ما بر حق اندیم بعرض خود میکنند بعد از قبول توبه و ایمان در وقت غنور موت که استیجاب
و بداند دلایل و مضمون ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرور مقبول نباشد چنانکه ایمان
و نه سبب اکثر از شاعر و بابت دیدیم و فقهای نیز همین است و نیز بسببیکه از علما توبه باس مقبول است و دیگران
بالتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آید که باجماع است ایمان فرعون که در دقت ادراک غرق
اور و مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس و باس از حیات و وقت صفا را است نه محل احتساب
و همین است معتقد تمار علماء و مجتهدین و مشایخ و معتقد ایمان است و بعد ادوی در زبان شیخ حمید جانم و مقبول
و طریقه التخلی کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر و تقبیح و جهنمیت است فاعذ الله
نکال الاخرة و الا وای جای دیگر میفرماید که یقیناً قوم بدین هم القیمة فاودرهم الناس هر که گفت عجب
را باند بجهنم که سنی یقیناً قوم است که او با قوم در آتش رود و یک پیرو او سردار ایشان چنانچه در دست امرای
القیس که از متقدمین شعرا عرب است در حدیث و اربع شده است یقیناً شعرا را ای اندر و جای دیگر میفرماید
و استکبار هو و جنود و فی الاحمرین بغیر الحق و ظنوا انهم الینا الایسر یجعلن استکبار کرد او
یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او که کمال و بزرگوشت ایشان با که قهر و و الطیش
الشدیدیم بخوابد بود چنانچه کافران گمان میبردند فاحذرناه و جنود و فاحذرناهم فی الیم پس بغیر
و عذاب گرفتیم او را و و لشکر او را و انداختیم ایشان را در دریای نیل فانتظر کیف کان عاقبة الظالمین
پس همین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا نمیکردند و بجزای آن در دنیا و آخرت
رسوا شدند چگونه است و جعلناهم ائمة یلحقون الی الناس و اگر اندیم ایشان را یعنی فرعون و او را و
او را اما مان و میفرمایند و درخ که دیگر از دانش و دین و دعوت که مندی و یوم القیمة لا یغنون و روز قیامت
یا ربی و نصرت داده نشود و این را بیکر بخند و و مرود باشند و ایتنها هم فی هذه الدنیا العیبة
و عیبه القیمة هم من المقصوب حیات و روز قیامت او و جنود و از نه میمان و مقبولان اند که منسخت
کردیدی و صفت او این که از قرآن شنیدی اگر وی مسلمان ظاهر و مطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را چنین
یا ذکر نمی اگر چه عاف و دیگر از جمله و اسراف و ظلم و استکبار را بر احوال باطنی وی که در حیات و است حمل
کنند صورتی دارد اما میگوید و لیهم القیمة هم من المقصوب حیات و عیبت و الی غیره میزند که این ضحاک

[illegible]

دارا بیه شقاوت است درست بودی اگر گویند تشبیه باعتبار حق و است کبار و بی است که در حالت است
گوینم در زبان شریعت و عرف دین هیچ جای نام است که یکی را بعد از محبت توبه و حسن اسلام با اعتبار حالت
که در کفر و عیبان داشت مثل سازند و تشبیه به گردانند لان الایمان بحسب ما قبله چندین از روستایی پیش که
مده عمر در کفر و عداوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با ایمان نرفتند هرگز در
شیع با اعتبار حال سابق نداشتن تشیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید با این کثرت و شتمند
و قلیظ تشیع که در باره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از منشیخ طریقت نسبت ایان و اسلام بوی
نکرده مگر شیخ محمد بن عری نورابنده مضجعه در کتاب مخصوص و این قول باطنی است بر قبول ایمان
و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا فنی باطل از فرعون و بعین است که حالت ادراک غرق حالت
و حلول موصوفه است بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت چون ثابت بقدا اجماع بر حسن
فرعون نفی بکس از وی از برای اثبات ایمان فایده دارد و ایشانرا نیز در فتوحات مکیه در اغایت تشیع
داشته و کفر کرده اند و فتوحات میگوید که در تاریخ را مرآت است بعضی از کلمات است بعضی از کلمات
از در کلمات و هست که برای اهل عوت عنود است کبار بر حضرت رب انفرت که شد را غلظ القول کفر است
آفریده اند مثل فرعون و شهابه او اما در این کتاب یعنی مخصوص برخلاف آن گفته است می گویند که اینها
بیان محتمل آنه قرانی است حتی اذا و در کفری قال است لایه تحقیق نه در بیان ایشان همان است که در
فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم و بر تقدیر می که نه در بیان اعتقاد ایشان از ایمان فرعون بود و دیگر بر این عقیده
قلب ان صدور بند و با وجود مخالفت اجماع تمامیه است که دلیل قطعی است از دلایل شریعه اینجا محل جبر
است غایت کما تو غافل و اغماض است و کلمات توجیه تطبیق قول ایشان با مقتضای اجماع نه آنکه قول ایشان
مصدوم و معارض افوازا تمامیه اهل دین و ملت دارند و همین را ندیده گیرند و اعتقاد کنند و دیگر همه بر این
رود چنانچه از قصه عیسی علیه السلام زمان مشاهده می اندازند و با بند من الخلل و انزل آذ عصمت و عیسی علیه السلام
اگر خطائی و راجحاً و رود چنانچه همان دارد چندین ایراد نه در این ایراد و عیسی علیه السلام این عالم اند
ما خطا امور را چنانچه کرده اند اگر یک مسئله از ایشان نیز خطا رود و چه شود و جبر است و آن است که با وجود اختلاف
و اجماع امته بر خداوند آن خبر بر یقین بفرموده میگرداند چگونه حصول توبه بر او است اگر اعتقاد است که توبه از
میان سایر امت بر آن ذات و وقت است که دلیل بر آن چیست و اگر محض بر اقل است و اجماع است

علیه و قبله او اول از اهل متوپی و استهب و از سال این سو بهر سمت و با حیناط نزدیک برادر کوید
که ایشان از باب کثفت و یقین بنده ان حقان و قاین و معارف و مواجید از ایشان بظهور آمده است
که با وجود آنکه در سلسله شرعی اسکان ندارد و در هر چه از ایشان درین کتاب کثفت اندکی تفاوت زیادت
افتحان از حضرت رسالت بنا حسب الله علیه و سلم این حکایت و دیگر است اینجا و نمیتوان زد و آنکه علم
بحققت انکال و قاین و معارف ایشان بحال خود است که انما است که در اینجا دم زد و حقان و احوال و مواجید
مشایخ بران و همی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسکنی است سخن در ویک از راه خباس
و دلیل بر و این قدر معلوم است که آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر انبیا صلوٰه الله و سلامه علیه
از خطا و غل و غصوم و اندک از رفوعات مگوید و تا بعد از اینها همه در نقل میکند که در وزن مجید انجی
در غلو و عذاب آن نشده است اگر هست و در غلو و نداشت و در غلو و استلزم عذاب ثبت پس غلو و آن
نیز مستلزم غلو و این نباشد و حال که چندین ما در مستران مجید و افیع نشده است در سوره مایه و میفرماید
و فی العذاب هم خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلد فیہ مہماتا تا کنایت و در تفسیر این عذاب است
و در سوره الم تر قبل ان یبعث محمد و خوا عذاب لعل و در سوره زخرف ان العجز من فی عذاب جنم حال و
با وجود آن مسلم و کمال قطع که ایشان دارد این غیر از و چه باشد و الله اعلم و بالحق قضیت آنست که حققت
و احکام که در ایام از سواه عظیم برین نباید رفت و تامل اندک مجتهدین باید بود و حضور خدا و راه اتفاق
و اجماع و در آراء و اتفاق تابع مساج باید بود و در حق و حق و قیاد بر ایشان باید داشت و توجیه و قطعین
کلام ایشان با کلام علما و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاہدات قدم سی باید نهاد و کار کرد اگر مستعد
و کامل است و نسبت صادق و مجاہد قوی انچه از احوال او مواجید و انوار کثفت و بعضی است خود بر تو
اندر احت و از تقوه و کثفت و قلب در نیاب ملاحظه باید کرد و استیاد باید نمود و البته الموفق و نعم الله
و ایاکم لما یحب بر منی شیخ ابن حجر کلمی سبسی و کتاب نزد او کرده است که علمای اہل سنت و مجتہدان
در این آیت یعنی قول و یسجد تعالی لهم یا منفعهم یا المنعم ظلماسل و با سنا اجماع کرده اند
که کفر و کون و در نقد بر نزل شک نیست و در انقطاع استماع را آنکه بآیت یا منعم ایمان بر نزل و میسج و خبر نبات
نیش بر نقد بر تسلیم صحت ایمان فرعون بآنکه تعالی ایمان وی بر منی علیه السلام و چه زیاده و درین
آیت بدان فرض کرده پس این ایمان و بعد مکنذ اگر کافر می نزار با گوید استیلا ان لا اله الا

الذی استفتی به المسلمون موسی بن مکر و ذنا گنبد و ان محفل رسول الله و اگر گویند که عمر فرعون سبزه
نقرصن بامیان موسی علیه السلام نکر و ذنا و با وجود آن ایمان ایشان محمول افتاد و هر اهل کتاب که منسوخ
که حوری نقرصن بدان نکر و ذنا هر گاه که گفته شد برب العالمین رب موسی و مارون و رحمن اصناف رب موسی
و مارون ایمان موسی نیز وجود یافت بکلمات قول فرعون که گفت الذی استفتی به بنو اسرائیل یا آنکه ایمان
سوره ایمان بخدا و جبره موسی است بفرموده رسول عین ایمان بر دل است پس ایمان صریح موسی آورده اند بکلمات
فرعون که در کلام وی اهل ایمان موسی علیه السلام نه بصریح و نه بشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل ز موسی با وجود
آنکه رسول و دست اشارت شد با آنکه وی هنوز بنویسی کافر است و اگر گویند که بعضی از اهل صوفیه نقل کرده اند
که ایمان نیز در عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد چون ایشان نکر بر تقدیر تسلیم
صحبت نقل این سخن از حدیث فیه اهل جهنم ذکر بقول ایشان اعتماد و قول باشد و مخالفان ایشان منع
العقود و اجماع کند بر ما و در قول ما با انعقاد اجماع است بر کفر فرعون هر چند نکرند زیرا که
میگویم که حکم بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان او است
بالله تعالی بجهنم عدم ایمان بر رسول موسی علیه السلام و اگر گویند که این عریضه بصحت ایمان اخصط از
قابل شده و با ایمان فرعون رفته است بولش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و مقرونیت و عصمت از خطا
محدود است و آیه قرآن و حدیث صحیح صریح اند و بطمان ایمان باس و بعد از وجود آیه و حدیث
القیامات بنا و بی کسی نتواند کرد و تفسیر آیه از اصحاب تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت
و اجماع کفایت می کند و مقصود ما چون ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون
نیز ثابت نیست و با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم محبت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم
ایمان او موسی و مارون علیهما السلام و الصلوة این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب نزول و اجراء اخصط
و مخصوص و ائمه اهل البیة علیهم السلام و السید الصادق المصدق محمد و آل و اصحاب و ائمه
بعین و الکبریة لا یخرجهم العبد المومن من الايمان چون معنوم شد که اصل ایمان تصدیق
قلبی است و عمل جوارح و اصل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آید که عمل ایمانی
بی عمل باشد و لیکن بصفت نقصان و نقصان این شی را در تحقیقش خارج نکرده اند بلکه از کمالات برادر پس
ارتکاب گناه کبیره بنده موسی را از ایمان کامل بر آرد و ذنا از اصل ایمان و گناه محاسبه و دیگر داری بنده را

و خبر از آنکه فاطمه و عیسی ساز و آوازه می شنیدند و می شنیدند که موسی و هارون برادران موسی کامل بودند
 و صاحبی و بزرگوار و آن موسی فاضل و اطلاق اسم موسی و دور و خطای مسلمانان و اجرای حکام مسلمانان
 و فاطمه و عیسی در کتاب میمنت بسیار آمده است و اصحاب رسول رضوان الله علیهم همین بر خیزان فاضلان
 و گناهکاران میگردیدند و در قمار مسلمانان و فتنه ایشان می نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند و لباس
 معلوم شده که فاضلان و گناهکاران از خارج از دایره اسلام میقتد و گناه و قسم است کبیره و صغیره که آفت
 گناه بودن بدل یعنی معلوم شده باشد و در خصوص آن وعید و در سفند و چنانچه خون بناحق کردن و نیکو کردن
 و لواطت کردن و زن یار یا کبر و در حال عقد مردی است و ششام نیکو کردن و از جنگ فرار اگر زیاده از دو چند
 مسلمانان نباشد که نیکو کردن و مال و متاع خور و در دهر و دهر مسلمانان را نابود و بکشد و در حرم
 حکما چنانچه از کتاب آن در آن مکان شریعت منع آمده است از خواب کردن و در با خوردن و زوری کردن و غیره هر چه
 مسکرم باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بر فرغ دادن دینی مانند گواهی پوشیدن در زره ماه رمضان
 بی عذر شرعی خوردن و نه از ناگزاردن و غازی وقت کردن و زکوة مال خداوند و سوگند و منع خوردن و قطع
 رحم کردن و در کین و دزدن جنایت کردن و با مسلمانان بناحق مجاربه کردن و دست صحابه کردن و مال سبقت
 گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بر آن ترک دادن و قرآن را
 بعد از تعلم فراموش کردن و عبادت را برایش فراموشی و زنی فراموشی مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و
 میان مرد و زن جنگ جبهه ای انگیزدن تا بل ملامت قرآن را امانت نکردن و از مغفرت خدا نا امید بودن
 و از عذاب و این شدن این جمله را مولا جلال الدین و دانی از ردیانی که از اصحاب نبی است نقل کرده است
 و بعضی علما زیاده بر آن نیز کرده اند و جنایات است که هر چه در شیعی بر آن وعیدی وارد شده و بعضی معلوم گشته
 گناه کبیره است و گناه صغیره اگر چه چنان باشد و کار و بار صغیره چندان محسوب ندارد و چه جنایات آن دشوار است
 و بنده بسیار در تقوی نیز مغفرت است اگر اقرار و استغفار داشته باشد و هر چه صغیره و کبیره و گناهات و ترک گناه
 گناه کبیره و هر چند بختشان وین صفت ایمان و صوفیست و لیکن با وجود آن موسی است و از او بر سهواً خارج
 نه و از او ترک گناه کبیره صغیره و از نیکو کاران نیز و بطلان این خوب بود و خوب است و نیز و معتدل و فاضل و موزن
 و نیکو کار و این اول سلطنت کرد و این مسلمانان به خلافت جمیع مسلمانان عادت شده و ایشان
 نیز اول فرقه اند که ریشه در بنای مسلمانان اند و معتقد و بر راه متابعت علی و سوار فرستند و نیکو از فضیلت را تغییر

و بدین کردند خدا هم ایند و این در حقیقت است تحت سبحانه و تعالی بنده کن خود را و دست
ساخته است فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن قسم دیگر نیست و حقیقت این
قد تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و سلم نشناختند که در جنب قوت و نور است و حی و حسیه گنایان و
معاصی مستحق این چنان که احسان با کفر و نکند سیاست بر ایمان نیز غالب نیاید و عزت نکند الا کمال ایمان را
مگر آنکه بطریق استحکال در استحقاق بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود دین کفر است
و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند بحکم شریعت و غلبه شریعت با کفر گردد
زیرا که این منافات ندارد و بالتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان نکرده است و سلمان شده است
ولیکن جوهر و اعتقاد او بفرمان دل نیز و نه چشم و عاقلی که مقارن باشد با خوف عذاب امید مغفرت و عزم توبه
و با وجود این مغفرت نباید بود که شوی گناه صفاتی قلب و نازکی ایمان از چنان برود که نام نشان از آن نگیرد
و دل را سیاه گرداند و قساوت آورد و به یک درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل
کرد و در طریقه کفر تنقید در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد فقط سیاه بود و نشیند و اگر توبه نکند بحال صلی
باز آید و الا آن سیاهی شیع پذیرد و صدف دل و ارتباط در گیرد و اگر همچنین غلبات معاصی مترکم و متواتر گردد
و غلبات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سواد دل در رود و دیگر قبول ایمان را و استیغاس حسن حق را
جای نماند ختم طبع درین که گویند اینست کلاب سلطان علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و
سنتم الله علی قلوبهم اشارت بر آنست پس محصیت اگر چه بعضی از ایمان بیرون نیارد و اما خوف
آن هست که رفته رفته از کفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد جزه رشت و آن زمین از سه چیز نیست
اعتقاد که مجموع کند و خفته که بر تیر و رشت نبود و مکانی که از سرادگر با بوی پناه گیرد و بخا و از حد ضرورت بوسعه
در مباحات کند و توسع در مباحات بود و توسع در مباحات است و مکر دامت آورد و وقوع در مکر دامت باز گاب
محبات نرماند بخاطر حد و اسلام تمام شد از آن طرف دیگر است لغو دامت من و نک با یکدیگر راه ترفی
و تزل بجانب کمال و نقصان باین در طریقین رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل استقامت و
ثانی خردمند و صلاح و بکرم و حرام و کفر حقیقه کار بسته حال در میان خوف و حاجت و اینه الداعیه
و اهل الکتاب من المومنین لا یجحدون فی النار من ما اتی من تعویذ و بقره
چون بنده باز مگر کاتب بنده کافر گردد و بیا یعت و احادیث ثابت شده است همیشه بودن در نشن و نیزه خفیه

اگر از آن سرکاران است لازم آمد که کلاً بکاران و سرکاران بکار پیوسته در آن فرج نباشند اگر چه بی تو به از عالم
 و در جبهه نگاه که تا در حکیم حل و شانه خواهد ایشان را در دو فرج بود و پاک گرداند و باز نشان بپوش
 در هر ماه از آباد از بجا بیرون نیایند و امام حکیم ترندی در دو راه اصول در حدیثی که از ابو هریره آورده
 است گفته که بعضی از عصاة در دو رخ ساعتی بپوشند و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی
 و بیشتر در از ترین امة مکث عصاة در نماز مقلاد عمر دنیا بود که هفت هزار سال است ننو با نند
 من ذلک داس ابی یاقوم و این شاعری مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند **والله لا**
یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من عباده خیر داد است
 که ترک را یعنی که هرگز بخشد باقی و در شیت است از عصایه و کبایره با توبه و بی توبه هر که خواهد بخشید
 و هر که را خواهد بگریزد بقتل اندامش و حکیم فرمود پس حاصل نکند آن آمد که ادیان و قسم اند من و غیر
 و من و قسم است طبع و عاصی نیز و قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است و در راه اسما و طبع
 تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق و عاصی غیر تائب در لعنت برود و کار است تعالی اگر خواهد بقدر معصیت
 که ایش کند و در دنیا فرستد باین جنس کج کند و در بهشتن در آرد و اگر خواهد عفویش کند و شفاعت
 بای شفاعت و بی سابقه عذاب بختن و شیت بعد ب من یشاء یغفر لمن یشاء و اما در شیت
 در باب عفو و مغفرت گفته گاه گاه از آن بسیار است بکشد میخ ان بود که در باب سول ذکر کردیم و در ذلک بان
 این حدیث است که الله تعالی بنده را در جنتش ایستاده کند و او را بنده عالمش و اذن دهد که از پس بنده
 که در آن جزئیات جزئی نیست در شیت نامه که بجانب خلاص بود چه حسنات نوشته تا دیگران از دیکه
 جزو حسنات بخوانند و سیئاتش از نظر اغیار ستور مانده پس بفرماید و بی سبحانه تعالی که ای بنده من و دنیا
 کمال تو بپوشیدم و امره از منم و دیگر در شیت و ذکر نا بد جایی توانست و این هر یک است تعالی
 عفو را در نیامده بی نیست که گوید که هر کفر بچند و چرا یکی را بچند و دیگر از دیگر و عفو را بپوشاید و حکیم فرمود
 پس ظاهر شد که حکم از چنان است که در وعده خلاص نرود و در وعده نراند که خلاص کند این محض کرم است
 عذاب که بر زبان امیست اگر و عود انعام و احسان کنند البتة و ناکند که اگر کیم اذ او عود و ناکند بقرع عذاب
 برسانند و وجود نیاید و شنی بر این اند که خلاص در وعده و عید و قطع نرود و آن که در جبار و لازم
 که تعالی عن ذلک و شنی نیست که فریاد انضام کیم در انضام و عید شیت مقدور بود اگر چه شنی

بدان نکرده باشند و خبر و حدیث تمام مقتضای باشد و آیات و احادیث که در اینجا تصریح بحقیقت وقوع یافته است
 نیز قرینه آن تواند بود و یا خود مراد از اخبار و حدیث است و اتفاق عذاب است و وقوع بالفعل یا مراد بدان است
 و حدیث است بحقیقت اخبار پس کذب و تبدل لازم نیاید فافهم و الله الموفق و هو اعلم بالصواب
 علی ضمیمه چون ما برای کفر از گناهان در شیت بروردگار ماند و صغیر نیز گناه است مواخذة و عقاب
 بران نیز جایز باشد و الله تعالی اسئل سبلا من البشر الی البشر و بشرین و منکرین
 و مبیینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا و الدین بروردگار
 تعالی و تقدس هیچ چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال مجا و صغیر گردد و زیرا که وی تعالی
 فاعل مختار است هر چه کند بآرادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند و بوجوب
 آن بر وی تعالی نیز که عقل محکوم است نه حکم الا آنکه وی تعالی فاعل و کرم و دافعت و درخت خود چیزی چند
 را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق و ادب
 بندگان و تدبیر ایشان و فرستادن پیامبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه
 و بوجوب بلکه اجرای حکمت و عدالت که بفضل عظیم خود می کند و چون عالم خلوق را استعداد و قابلیت استغناء
 از خدای تعالی و واسطه حقوق و اتصال به کونش اعلی بزرگتر از او میان را برگزیده و علم ذات و صفات
 و افعال خود و آنچه صلاح سعادت و معاد ایشان و دران باشد بیاورد و بسوی خلق فرستاد تا دعوت نشان
 کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان احتیاج آید از علم و عمل شان بیاموزند و نیز وی تعالی
 بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و دوزخ را محل بدکاران و معرفت کارهای
 که بهشت رساند و از دوزخ بازدارد و بجز عقل ممکن نبود پس اینها را برانگیزخت تا بکارهای خلق تعلیم کنند و بران
 دلالت نمایند تا دیگر خلق را بختی و بدوی مانند چنانچه فرمود پس لا یكون للناس علی الله حجة بعد
 البعث و قوله تعالی و ما ارسلنا الا المرسلین و حقیقت مواد و اصول جمیع علوم انسانی
 و سماوی و کلمات علمی و عملی بواسطت حضرت انبیا علیهم الصلوة و السلام مخلوق رسیده است بعد از جمیع علوم خدوی
 انسانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از اینجا نمایند و از ان سرچشمه آب حیات خود را برون
 آید پس در چهارده ریاضت و محامد است چیزی چند بران بفرمایند و آخر شرح و تفسیر کنند و بترتیب
 بگویند و به اینست بعضی علماء پس از آن تواند بود که چون حکمت الهی و حکمت باطنی و کمال شرایع

و قبل اذ بیان رحمت است گردی بر شمع بیعت اولی و دین سابق مانده بود و متابعت میا بر لایق نرفته
و فرقه دیگر تجلیست و تصحیف نیز بر آن افزوده و تغیرات داده و جماعت دیگر نیز باشد که حکم عقل و الفضل
و اوثاق و خیالات باطله جدا از خیریات و ابطال بر روی کار آورده و جواب قیل و قال باز کرده باشند
و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بجز و ریاضت نیست لال بی آنکه مواد و مبادی آن سستی تعلیم از شاخ و سانه
که نوز علوم و روایات اخبار انبیاء اند ایجاد علوم گرداند و رعایت بعد از طریق تحصیل علم قلم است باقی
فیر و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم بالتعلم و العلم بالعمل و اشارت می کند که طسیرین
الکتاب علم و عمل و متن قدر و مذهب و تحقیر است و ایدایم بالحق و الباطل و الایات
الساطعة المطفئة فی الیقین چون بر دعوی را بران نیاورد انبیاء صلوٰه الله علیهم که دعوی رسالت
و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت و بران صدق ایشان جزوات است و معجزه عبارت از عوارق
عادی که بر دست می نبوت بر دوش بر دعوی وی ظاهر گردد و معجزوی از انبیاء مثل آن عاجز آید عوارق
عادت چه معنی دارد یعنی حکم مطلق تمام امور را با سبب و سببه ساخته و منت ای جهان رفته که آن امر را
بی سبب ایجاد کند معنی عادت اینست و گاهی بعد از خود خرق این عادت کند و از بی سبب است
رسول خود پیدا آر و تا دلیل بود نبوت وی و معجزه فعلی ای است نه فعل رسول زیرا که عوارق عادت
بر در کار ثنالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقین است و نوز مشاهد معجزه بی اعتبار مسلم
بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در بقعه فی بی طاقت و بیچاره گردد و بحال با کار بر روی ملک آید این عوارق
افضل است و جلالت اوست چون دعوی بلند بود بران نیز و انچه از او ادب معجزه از عالم قهر و قدرت است
که در محله و سطوت آن بای ثبات بجای خود ماند و همان اختیار از دست رود و بخلاف لایل عقلیه
و نقلیه که گاهی چند است در رشته خیال و با وجود افتاده و لهذا الزام خصم و اسکات وی جان و رعایت
و شوادی بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بند و چنانکه از دلائل کلامیه و فلسفیات ظاهر گردد و در هر
میدان معجزه و دین کا فر مانده کفر و جبر بعلت عناد و سابقه شقاوت از بی نباشد و اولاً کتب انبیاء آدم
علیه السلام و اخرهم صلی الله علیه و سلم اول و بغیر این آدم است علیه الصلوٰه و السلام
و آخر انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم تصور تعالی و لکن رسول و خاتم النبیین چون معصوم و نبوت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمال این تقسیم کلام خلاف بود و بعد از هر عمل این مقصود نوز و بران و کمال

بعد از وی استیلا بر پیغمبر و کشته شدن او و وجود علماء و ارباب دین و احاطان ملک و اریست
کفایت بود و کلا ولی ان الایمان علیهم باید که درین تسبیح انبیا صلوة الله علیهم انشمار برده
معین کنند اگرچه بعضی احادیث و قیوس یافته که تا زمان نبی یکصد و هشتاد و چهار هزار اند زیرا که در قرآن
مجید میفرماید **و منهم من نقصنا علیک** و منهم من لم نقصن علیک میفرماید و بعضی
انبیا را بر دو تن خوانده ایم یعنی نالیم ایشان را بر دو تن برده ایم احوال ایشان با تو نگفتم و تو اندک این خبر در یک تنی
باشد بعد از آن گفته باشند اگرچه در بعضی کتابها شده بهر تقدیر احتیاط و راهبها و اجمال است و ابداء هم دیگر بدانند
در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پسر ابراست و اکثر بر آنند که پسر شاهی است سلطان عادل
و من بعدین ذوالنست و منقول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز چنین است و بعضی او را از ملایکه دانند
و این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز مختلف است مشهور آنست که نام وی پسندیده است عبد الله
و مرزبان و مرزبانی و پسر و غیر آن نیز گفته اند و این پسندیده بن فیلقوس رومی است و صاحب حضرت
سکر طیبیه حیات کرده و نیافتند و پسندیده رومانی و دیگر است که صاحب سلطه و از ولاد و پونان بن یافت
بن نوح است که ذیل و الله علم ذوالقرنین بقون اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود و لقب وی
بعد از موسی علیه السلام و قبول بن عبدلحن که از ائمه علمیه حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود و گفته اند
چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بودند و مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و دیگر ذوالقرنین و دو
کافر نزد و بخت نظر که بعد از نزد و دو پنجم امام محمد ص که خواب بود که در آخر الزمان پیدا شود و تسبیح اسکندر
بن ذوالقرنین اقوال است قولی که وی مالک و قرن زمین بود یعنی دو جانب و که در شرق و
غرب است یا در هم و کس بار هم و ترک و قول من بصری السیف که وی دو کعبه سید است از آن
ادرا ذوالقرنین گفته و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بعضی دو قرن با دناشی
کرد و مومنی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه تعالی وجه آنست که در جهاد و جهاد و جانب سر وی در خم و مسجد از آن
ذوالقرنین گفته و از این کو اگر از صاحب علی رضی الله عنه بود پسندیده که ذوالقرنین پسر پسر و گفت نام وی
صلح بود که جانب است سر و در طاعت خدا و خیر رسید و ویرودن تعالی او را با نذر و گواهی پس
بجانب چپ نهی رسیده و باز زنده شده از آن باز نام او ذوالقرنین است یعنی گویند که وی در خواب
وید که با جانب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب با تو هم باز گفت نامش

ووالقرین کوند و الله اعلم و در نبوت لقمان ابن احت ایوب علیه السلام و یحییٰ ابن عیسیٰ بن مریم
 اختلاف است صحیح است که دوی حکیم دوی بود و یحییٰ بن مریم بود و آیه اخذ کردی هزار سال بر او گذشت که ده
 بود و ولادت نموده بود و از این عکس متقوسست که لقمان بنی بود و ملک نبود و چند شبی که که حضرت
 عزاد حق تعالی او را برگزید و حکمت و فطرت و عقل داد و در کتاب خود ذکر دوی کرد و الله اعلم و الله اعلم
 اصح است که دوی بنی است و معجز و محبوب از البصائر و از قیامت باقی است از جهت شرب و آب حیات
 و معنی بر آنند که ولایت و اما قول بانکه دوی ملک است باطل است و دوی بقول مجامیر اهل علم و صلاح
 نذوب است و دوی نیز در قرآن برده است نه در و حافظ ابن حجر در شیخ بخاری گفته که حق است که دوی بنی
 است و سخاو و بی نیر و افق آن گفته و مطلقا در شرح بخاری ذکر کرده است که حضرت خادو حضرت
 و کسر خادو سکون خادو نام دوی بلیان مکان است و بعضی گویند که دوی سپهر فرعون است و ابن قولی غایت
 غروب است و شاد است و بعضی گویند ابن مالک است که برادر ابیاس بود و بعضی گویند که سپهر صلیبی آدم
 علیه السلام بود و الله اعلم و بالجملة با اتفاق صدوقیه و بقول مجامیر علما حضرت در حیات است و جماعت از محدثین
 مثل امام بخاری و ابن المبارک و حریری و ابن جوزی و الحاکم حیات او کنند و بنی و منسک منکران بآن حدیث
 که حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ غایتی که بر روی زمین است بعد از صد سال باقی نماند
 و ابن رواد و یثبات است و عاقلان و اولیا الله را بهر استرسیده است و در آن حضرت و اطلاق کرده
 است و تبرکت است و بعد از فوت آن حضرت آمده و قول حضرت صلی الله علیه و سلم که کان انقض حیات الزمان
 بین از عاقلان بود و بناسی ملازمت بر عرف و عاقل است و دوی نقل احادیث از آن حضرت کرده است
 که بعضی شیخ آنرا از دوی شنیده اند و در نبوت بریم و آیه ساره و ما جز و حوا آدم موسی و دام او یوحنا است
 علیه السلام نیز قول آمده است و صحیح است که نبوت مخصوص فرموده است در نفس قرآن مجید میفرماید که و الله اعلم
 من قبلک الا رجلا الا نوح علیهم و اگر چه نبوت دوی یا نوح یا عیسی یا بنی است که کور است و انقض شده است
 از آنجا فرم - نبوت نماند از دوی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است و دوی ربک است و التخل
 و ذکر ما میا از جهت تشریع و اکرام است و الله اعلم و کلام کافیه مبلغان عن الله و دایم
 معضو میا غیر مخرجان بنیامیران هر چه گویند راست گویند و هر چیزی که دهند از جانب خدا
 دهند و هر دوی که کنند بفرمان دوی تعالی که شده از گناهان معصوم باشند چون بنجکه معجزه و دعوی رسالت
 نیست

ثابت شد لا بد هر چه رسول گوید از فضل گوید و صاحب انوار السبل هم و اگر در حق گویند حکمت
ارسال اهل کرد و اگر خود بی فرمانی حکم کنند و محبت در مردم نفوذ کند و بگریزد و امر نصیحت و بشا
تشنه نیاید و محبت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی اندوه و از صفای عباد و از بعضی حد
کبره سهوا و عنایت عباد این باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست باشد مثل سرقه و تطفیف خیر
و مختار نزد هم و اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند از کبار و صفای عباد و سهوا و این الین است
بعضی از تنبیح علوم مرتبت ایشان صلوة الله علیهم معین کند و بعضی نقیض آنرا از حد فتن من اهل الهدی
فی نزع العصیة الابانة و اما و قیوم سهو و سیار ایشان در آنچه متعلق بر سالت و ابلاغ احکام است
بیزینت و در غیر این سهو و افعال جایز است چنانکه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه از خطا و
لغات از حضرت انبیا علیهم الصلوة والسلام منقولست بعضی از اینها صحیح نیست و بعضی صحیحست آنرا محال
ما و بیانات است که در نزد کوراست و ظاهر آنرا معتقد نباید بود و انبیا صلوة الله و سلامه علیهم مغفول نشوند
مرتبه نبوت رسالت که حق تعالی بعضی و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگردد و رسالت بعد از
نبوت ثابت است خود انبیا را نبوت بود و ایشان حی و باقی اند و نبوت همان است که یکبار شنیدند بعد
از ان رفیع را بابل ایشان اعاده کنند و حقیقت حیات بخشد چنانکه در دنیا بود و کامل تر از حیات
شده اگر آن نمونیست و دفع شریعت عمل نبوت نیست و اولیا از خوف عزال و خوف خانه در دنیا ایمن
نمانند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلاً و در استغاثت و استمداد
و در قبور بعضی فقهار سخن است اینان گویند که زیارت قبور و غیره بشو را انبیا علیهم السلام از برای حضرت
عقبار تذکر موت بود و باز از برای ایصال نفع و استغفار برای مومنی باشد چنانچه از اهل آن حضرت
در زیارت یقین بصحت رسیده است و سنج صوفیه قدس الله امرایم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم
برزخ و ایم و باقی است و توسل و استمداد بار حق مقدس ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام محمد غزالی
حزبه الله تعالی علیه گوید که هر که حیات وی بوی بزرگ و توسل بویند بعد از مرگش نیز تواند جست این سخن موافق اول
است هر بقای روح بعد از موت بدلالة اخا و یث و اجماع علما و جمیع اهل تعالی ثابت است و تصرف در حیات
و بعد از حیات هر دو است و بدین و تصرف حقیقی تعالی است و ولایت عبارت از فانی الله است و بقا بدو
و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نیز در باب کثرت و تحقیق مقابل روح زار بر بار حق مژده و حجب

آنکه کسی است که امان از او بر او رسد و در ملک مقابل مرگات برآورد و او را بدارد آن کتبیه شایسته بود
که بدان ظهور نماید و ارشاد طالبان کند و مسکرا و دلیل در بیان برآورد آن نیست یکی از شایع گفته است
که چهار کس از او بار آوردم که در قهر خود قهرت می کنند مثل قهرت ایشان در حیات یا بیشتر از آن محکوم
معروف کردی و شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه دو دیگر را از او بسیار شنیده و شیخ ابن سخن بسط
طلبه اگر خدا نخواست در رساله دیگر بتفصیل ذکر آن اقرب افتد می ازان در کتاب جویب القلوب الی بار
المجرب که در بیان احوال مریدان نموده می گذرد که خود را در راه است و الله اعلم و افضل الانبیاء
محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبوت نبوت آنحضرت پیغمبر است و آثار و آیات ساطعه است
که بتو مستقل شده است و هر پیغمبری همچو مخصوص بود از یک جنبه یا دو جنبه و آنحضرت را معجزات
از هر جنبه بود و در این بود از این با ظاهری شود که او را در جمیع اجزاء عالم از هر طرف و سما و ملک و ملکوت نظر
بود و جمیع کمالات که در ذات مقدس او نمایان می شد و علم تمام موجود بود در ذات شریف او و باز با و تنها
موجود بود و محصور از آنچه خوبان هر زمانه تو تنها دارند و از هر یک چه چنانچه فرمود اندام آدم و لا فرود آمد
و بنی آدم و معرفت یعنی نوع انسان آباد تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و من دونه تخت
لوانی در معتقد و ظاهر تر و عجز تر است و فضیلت بعد از ان حضرت ابراهیم خلیل است و بعد از وی
موسی و عیسی و نوح است و این پنج تن او را لازم اند که بزرگترین و افضل ترین کسلسل اند و هر دو مقام چنان
در راه حق از هر جنبه است و از هر معجزات و بی صلی الله علیه و سلم قرآن مجید است که از صفات الهی که آدم است
عز و علایا قیمت بر مرد و هر دو و احصاء و معجزات و دیگر ظاهر شد و گفته شد که شش ساله آن طفل متواتر که در حکم مشاهده است
از انبیا باقی است و اوضح بر این و بنیات بر صدق آنحضرت و فراتر از ان این تأیید است که بر ملا و بر روی
تمام معجزات و بلفانی ترشیش که انفع نصیحتی عرب است و تمام دین و اشد اعدای پیغمبر ملین بودند بر خواندن
و آنکه تم فی سرب همان نزد اعلیٰ عبدنا فاقوا بسوختن عقله و هرگاه که تفان ایشان
نظایر از حسن لفظ و کلام ایشان بود و با نکر و حوی ایشان در فصاحت بلاغت و کلام بر میرفت ایند آنحضرت
آنحضرت از حسن آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از حسن آن بود که تفاخر و تفانی اهل زمان بدان بود و هر چند
غیبت اثبات نقص در بیان معجزات نیست و هر نهایت تمام که در ششند چرا یکی از ایشان سرور قیامت
شیران نیاید و در کار او شش شیر و اول بکشت خود را بر زمین بود و چنانچه بکشت عدل و محاربه و قتال خود در کشت

که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان و خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت
نشد که بگوید بر چه توانست بشت و کلامی مثل قرآن تا بلیف تواند داد و اعجاز ازین نمی گذرد و قطعست
که چون سوره اتر یا پسیم رب که اول آیه قرآن است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فقها عجب کرد و باز
سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه میافروختند و بگوهر که را نظر بر روی افتاد و در مشانت کلام و طرز
سخن می نگریست چنان میگفت که اعتراف می کرد که این کلام سخن آدمیان نماند و امتیان مثل آن از قدرت
بشریرون است قوی از معجزه گویند که تا بلیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود و لیکن قدرت با بهره
الهی صورت صحت ایشان از معارضه کن میکرد و بهری بزمان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و
از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز حاصل است چه صورت هست ایشان با وجود قدرت و حسن
معارضه نیز اعجاز است و لیکن فایده این سخن که تا می کرد سخن بر توهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و نمیکنند
بچه دلیل و پشت که انیان مثل قرآن و قدرت ایشان بود و سخن آنست که چنانکه را از اسوی الله قدرت بر امتیان
مثل قرآن نیست آآن چه شد که اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم فرستند قرآن خود بسیار بگفتند و بگوشتند
قل ان جمعت الناس علی ان یاتوا عبدا لى هذا القرآن لا یاتون بامثله ولو کان بعضهم
لبعض ظاهرا و دیگر سخن چیست و اگر تنوع بر صفات سینه و شمایل مرضیه و اخلاق عظیمه و صلی الله علیه
و سلم نمیکند یقین معلوم شود که وجود و شریف وی از مرتبای آیات و اعجاز و حسن و جنانا است صلی الله علیه و سلم
بر جلوه جمال تر از دیگر است و هر قدر کمال تر از سایر دیگر است و اعجاز حسن را سخن نیست احتیاج به هر عذر
و چشم نوا اعجاز دیگر است و هو مبعوث الی كافة الخلق اجمعین و صلی الله
علیه و سلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهند او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت می و ایمان
آوردن ایشان و قرآن بشنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن به حصول قرآن مجید است و نزد اکثر
اعلام عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و شیخ جلال الدین سیوطی
گفته که شکی نیست که جن مخلوق اند در ارم باطنیه و تکلیف نباشد مگر بسبب از پیغمبر یا از صادقی که از دنیا
روایت کنند مطابق بر آنکه از جن سخن بر سر مبعوث نشده در قرآن مجید نقل از جن میکنند که گفته
انا سمعنا کتایبا انزل من بعض موسی معجده تا لما یابید یسیر یسیر یسیر الی الی الحق و الی
طریق مستقیم ظاهر این آنکه که ملائکت ایشان بر بشر بعثت موسی و هندی اهدا و سب

بوده اند پس بجز مخصوص بکفرت باشد آن بود که انبیاء و دیگر را دعوت و خطاب بکن مشافهت نمود چنانکه کفرت
را صلی الله علیه و سلم بکمال آن بسمل کتاب بقدر و اطلاع بر احکام شریعت و عمل بسکرت و بهشتند قال طبرسی
و نه اما در سبب این گفتار و در مظهر از حق و در قول است از بعضی علما بقصص و سبب آن کفرت ملاک را بر ظاهر
است و نزد اهل تحقیق وی بهیچ است بهما را جزای عالم و جمیع اقسام موجودات از حیوانات و نباتات
و حیوانات و دربی و مکمل در این موجودات و سایر مکنونات است و سلام انجاء و سجده اشجار بر وی
و شهادت حیوانات بر سائنس حقیقت غیر از کربن و انس را چون مرید و مختار آفریدنی که در معصیت ایشان
سر بر نهد و از بوائی است از ایمان و طاعت نیاید چنانکه از علمای مذکور و لالت نص قرآن و ما از علمای
الاحمدیة للعالمین نیز بر آنست چه یاد نون درین صیغه بر حقیقت حیات چنانکه در رب العالمین
و معراجیه فی النقطة بالخصه الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی حق
استقامت یابی در تقدیر و خارج است که در ساعت لطیف در برید که بحد درین آسمان و در شش عظیم
بکمالی و در شش مائده لا مکان با آن جناب و خصوصیات مذکوره که در احادیث صحیح و واقع شده و تحقیق این نسبت
بموقوف عالم است آنهم در روحانیات شود که از تحقیق همه در زمان و مسافت بیرون است و از باب کشف و
شهود میان کرده اند ایمان آنست که بجز شنیدن ایمان جز بوی فوق بر حقیقت کیفیت آن در دل نشیند
و تر و در خیالی بدن راه سیاه و اگر بر درک انجالت و دریافت آن مرتبه اطلاع بخشند آن خود یابی دیگر
دیگر است او را خاصان و درگاه از ازل معرفت و تجربیان از علمای شریعت و اندوز عالم محبت و تسلیم
و ایمان که معرفت تصور و تکلف ناپسند و اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن فرما است ابو بکر راجع
است عنه صدوقی از از بنده لقب شد که قصد حق قصد مراد کرد و بی توقفت و تامل بیان آورد و چندین مسلمانان
درین واقع نزدیک افتادند و براه افتاد و رفتند و ایمان آوردند و بی غرضی از الله عنه فرمود که از بی معجزه طلب
دلیل نیز ازین باب بود اگر چه اینها معجزات و آیات ماطع بود و ما وی بطلب پس نباید و توقفتی نشود و چون
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضی از اصحاب جواب که شرف
حقیقت داد و بار دیگر آن سخن در پرده مجاز گفت با کس بقدر حالت و استعداد و کی سخن کرد و از سخن معنوم
شود که کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکدست و لیکن تفاوت و در لفظ و عبارت است
و حق آنست که وی صلی الله علیه و سلم پروردگار خود و چشم سر و چهره و صحابه برین اند و الا و این بدیده دل

در جمیع احوال بود و خصوصیت بحالت معراج ندارد و قضی گویند که دیدن جل جلاله است بدل است
اعلم و اینست **خلاصه** آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بهترین امتهاست همچنانکه بوی مهر و برتر
پیغمبر است صلوة الله علیهم اجمعین و در قرآن میفرماید **تکذیب خیر منة اخرجت للناس** الآية
در حدیث آمده است که مدت عمر و تقاضای شما نسبت بزنان بقا و اعمار منم سابقه حکم بعد از حضرت منعم و دارد
با وجود آنکه ثواب بیشتر از ایشان دهند و قصه حال شما نسبت بیاهود و نصاری حکم آن دارد که مردی ثمره
گرفت یکی را بر عملی که اچصح تا نصف نهما کند قیراطی تعیین کرد و دیگر را تا نصف نهما را وقت عصر نیز
قیراطی قرار داد و دیگر را از وقت عصر تا مغرب و دیگر را از وقت شام در آمد و وقت اجرت و دایان
شد بان دو طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراطی پس آن دو کرد و غضب
در آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل یا بیشتر اجرت چرا کمتر شد گفت اینچنینها بشرط
کرده و قرار داده بودم و اوم بانی بفضل است هر که را خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی
بنصاری و ثالث باین است هر حرم متفوره و در فضایل و کثرت ثواب این است متقدم و متاخر احادیث
بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حکایق و وقایع و عجایب غریب که از افراد این
است بظهور آمده است از هیچ ای نبوده و نه از اخبار و شریعت **کامل الشرایع و دینیه**
نامحکم الاکامی آن شریعت محمدی کامل تر و جامع تر از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ
جمیع ادیان است و چون که صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاء و آخر رسل بود و لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی
نیاید و نباشد و کمال دیگر مرتبه نبوت و بعثت لا تم مکارم الاخلاق بشارت بد است شریعت موسی علیه السلام
شریعت قهر و جلال بود و ابرقتل انفسی و قهریم طیبات و منع غنائم و تعقیب عقوبات ناظر و راست و موسی
علیه السلام در عظمت و معیت و شدت و غضب و طین اعدای دین بمرتبه بود که هیچ کس را تاب
نظیر بر عظمت وی نبود و موسی علیه السلام بغایت منظر لطیف و زخم و جمال بود و شریعت و سبب
فضل و احسان بود که اعتقاد و بای و متالی نبود بلکه فعال بر اینان حرام بود کلامی از تعجب نقل کرده
اند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک رخسار تو طایفه زند تو حرازه و بگریش و یی بمنزله هر که بگوشه جانم نشست
زند تو را ی خود را بوی شش تو هر که تا یک مجلس شجیر تو کند تو تا دو میل با او کند و در پیغمبر صلی الله علیه و سلم
انتم منظار کائنات و جامع صفت جمال و جلال و لطیف قهر بود و در هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی

و است و هم بسین و طفت و فضل و در امانت مجوی امانا استخوان لغتول فرمود و من و بیته و زینتند بیاسم
 و درین خنده کشنده و کمال جامعیت اینست بیست نخبه نیکین دل پری و جان بخشی و تبارک الله آه
 این پر خنده و در چه لبست و نور قبال و خجل امام الطیبات و تحیرم علیهم الحباست نیز اشارت
 بعدالت و توسط ترتیب است و حقیقت حالی بعد از متعیر و شمایل حضرت صلی الله علیه و سلم و دفع شرع
 و احکام و بی شکست گرد و زیاده تفریق و اصحابه خیار الامه اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم
 جمیعین و غایت برتر و بهتر از بانی امت اند که ایشان را پروردگار تعالی برای محبت و نفرت و اعانت
 رسول خود برگزیده و اختیار و تقویت این دین تویم و اقامت این ملت عظمی بایشان کرد و کافوا الحق
 بها و اهلها و کان الله بكل شیئی علیها چنان اظهار و آثار در روح و فضل ایشان واقع شده است
 که بنظر و دران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر است فرموده است که اگر کسی از شما افتد
 جبل احد طلا در راه خدا اتفاق کند بنیم یا نه جو که یکی از ایشان کند برابری کند و حدیث غیر القرون قریب
 نیز از دلایل این در علامت و غیر آن دلایل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر از این کنی و وسط حال
 مصطفی ما دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی واسطه با روحی الهی با وی
 گشته و در حال جان و در راه وی نموده و صحابی نمونی بود و که حضرت را در سال جان دیده و از دنیا بایمان فتنه
 است اگر چه خود یک نظر دیده باشد و معنی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست با حضرت تمتد بود و در جهاد
 و غزوه و در خدمت وی حاضر شده و با فلان شش ماه و شش ماه از آنکه یک نظر دیدن و یک ساعت نشسته و در خدمت
 مصاحب نگونید و بعضی گویند که خبریت و فضیلتی که در کور شد مخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام فتنه
 نیز و جمهور علماء آنست که این فضیلت آنرا که یک نظر بر حال مصطفی صلی الله علیه و سلم انداخته نیز شامل است
 و تحقیق چنانکه نظر بحال دینی دیدن و یک ساعت و مجلس نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی بخواجه و کار
 و یک گشتا بود که دیگر از آنجملات و اربعینات نماید و نگاید که انی ثوب القلوب و در فضیلت اصحاب نسبت
 یکس است که می گویند کرده ابو عمر بن عبد البر است که از سایر علماء حدیث است و بخوبی کرد و که تواند بود
 از این کسی بیاید که در مرتبه ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث مثل امتی مکمل المطر کفیل سر و اوله
 خیرم آخره است و فلان کرده و نیز در حدیث آمده است که از آن حضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما
 که ایمان بخدا آورده ایم سزا تو میاورد که بهتر باشد فرمودم فوای که بعد از شما نیامد و ندیده بمن

ایمان آید بهتر از شهادت است و این مسعودی رحمه الله تعالی عشر فرموده است که امر محمد رسول الله علیه و آله
 و است تمام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر از آن نباشد که در غیبت بود ایمان
 و بعضی فرمود که یونسون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر میکنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر
 جهان شود که لشکریان دست مثل گرفتن انگشت و زان باشند به هر که در آن زمان متمسک باشند
 اجزای مقدار اجر بیجا کس باشند پسیدند یا رسول الله چنانچه کس از ایشان یا از مافرو بود بلکه از شهادت
 و اشغال این حدیث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق و محارفات است که جمهور علماء بر آنند و مراد این
 که پس از اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد لیکن فضل کلی صحابه است و فضل
 جزئی منافات با فضل کلی ندارد و مانا که خلافت ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که میگفت نظر در آن گفته اند
 اند و بمعنی خاص که بمصاحبان و هم نشینان و بی آن حضرت اند و با وجود آن هیچ کس نمی یابد آن تفضیلیت نظر
 بر حال مصطفی صلی الله علیه و سلم بقیتی که بدان حاصل گردد و نزد اگر چه اولیا الله و صحبت منوی با کس
 حاصل است و الله اعلم **و الخلفاء الاربعة افضل اصحاب** چهار باب با صفا که خلد
 باشند و ما شین مصطفی اند صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب نزد بکر بن احبار
 او نند و فضایل و مناقب معاد و سوابق و ماثر ایشان در اسلام حذر آنست هیچ کس از اصحاب یا نشان
 در اینجا مشارکت و مسامحت نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار روشن گردد و **و فضلهم**
ترتیب اختلاف و المراتب بالا فضلیته **کثره الثواب**
 بدانکه ایجاد و مقام است مقام اول آنکه خلیفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق
 است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذوالنورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین و این سه نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات و طریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنه
 نزد بعضی بنحس حرج و حدیث صحیح است و نیز جمهور علماء است و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه
 سه اتفاق کردند بر خلافت ابو بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه بودند
 و متابعت او فرستند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و انثال ایشان بودند
 که بحال ایشان پل و دامن است و درین اصهارا نه داشت و در شان ایشان وارد است که اینها فزون
 لوصف لازم و اگر چه ابوالموئین علی بن ابی طالب و عیسی بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه

در زیر و بعد از آن الاسود که از اعیان و کابر صحابه بوده اند در همین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند و
لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در طاعت و انقیاد درآمدند و بر او مراقتت فرستند
و او بکربانسان را نزد خود و طلبید و دیگر اصحاب را نیز آورد و در خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است
و من او را بیعت خود الزام نمی کنم اختیار بدست احد است و شش از آنرا اختیار بدست شماست اگر دیگر را بخواهید
اولی دانید و مصلحت بینید اول کسی که با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند
غیر از ادلی خاندیم تر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در امر دین پیش کرد و دیگر که خواندند پس انداخت اشارت
بما را است نماز کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز آواز حیات او را فرمود با که مادر آن گران آمد که از
اهل بیعت پیغمبر و از باب شاد است و اجتهاد بود و یک بی سابقه شاد است با چون کردند اکنون باغیدانیم که
ادلی و احمی با ما است تویی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله تعالی عنهم علانیه بر رؤس انما بیعت
و اجماع منعقد شد و تا آنکه ایشان در بیعت بهمت تامل اجتهاد و تخریص و استیجاب و اجماع نباشد
و بعضی گویند که سبب تخریص عدم حضور علی رضی الله عنه است که آن بیعت اشتغال تجمیع و تکفین آن حضرت
بود و بعد از آن سبب عز و بیعت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و جمیع قرآن مشغول شد و از اینجا
استاد مدت نوقت در توقف کرد حتی که گفته اند کاشش ماه بود و بعد از وقت حضرت فاطمه زهرا رضی الله
تعالی عنها بیعت کرد و جمیع آنست که این قدر نبود و در آخر همان روز یا دو روز دیگر بود و الله عالم و باجل علی الغفر
و ایم مطیع و سامع و متثل امر او بگو بود و در نماز فرض و سجده عین اقتداء و شبیه میکرد و از خود و سببه
و حقیقه که سبیل کذاب در اینجا گفته شد با وی بود و جاریه را از غنائم آن خورده که ام محمد بن حنفیه است
تسری برگرفت و اگر خواهم همراه الهام حتی نمی بود و لقرن و غنائم اینجا جلیز نمی بود و هیچ حالتی رود و ادراکاتی
رضی که شیر خدا و امام و لیا و مرکز و ابره حق بود و قرین با وی بود و و یکی با قرآن چنانچه در احادیث پیش آمده
است که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر و نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع باشند
و با وجود آنکه از حق بجانب اوست و از رسول خدا انص در شان خود شنیده باشند بطلب حشر برآید
و سکوت از زود مدت عمر خود را بون و امیر اهل باطل و داریانسته بود و او آخر با صواب و یک بنیامین با وی از نزاع
بود و برادر خلافت بر نرفت چرا جنگ کرد و بخت برآید و از وی گم شد و الله و هر نقل کرده اند که سر مرد شو گند
بخند که پیدا کند نفس و زود یا نمند و گفته است که اگر پیغمبر خدا با من بود که باشد و امری فرمود و چنانچه در بر من

مجموعه کتب تاریخی و ادبی و علمی و فقهی و پزشکی و نجومی و ریاضی و فلسفی و شاعری و تفسیری و حدیثی و کتب معتبره

این را می بینم بنویسد و نگذارد این الی حق را که بر ادنی پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و سلم برادری جود و بخششست
با وجود حضورش و معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که اوست کند و با مردم نماز گزار و مرا مجال نزاع در آن نبود
و چون آنحضرت را با مردم ما اختیار کرد ما را اختیار و در کار دنیا اولی بشت و شیده گویند که این سزاوارست بقیه
بود و از جهت ترس جان و خوف اعدا و بحقیقت این تنقیه که شیعه اعتقاد کند اگر بنظر انصاف و در گذرند عین محبت و محبت
منصفیت یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت و رزید و طلب حق نخواست آن و در کار اعدای ترسید و پند
نگش و ملاکش کنند این بر سختی مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که لو کشف لفظ او از دست یقینا و از
پیوسته باشد که خلیفه بعد از من تویی و این بشارت غیر این معنی ندارد که مشکل تربیت و احکام دین بعد از
من تو خواهی بود و دیگری از مردم ترسید و اندک اگر من طلب خلاف کنم گشته و منم و نیز تنقیه و خوف در حق بود که صاحب
حق ضعیف مغلوب زبون باشد و خواجه بن است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا
کردی داشت و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن عظمت و علو منصب و جوی و حسن و حسن بنظر رسول الله
صفت محل ناله و بی و بر من همه رسول الله با کمال شجاعت و نهامت که داشت با وی و بنو هاشم با آن شوکت و غیرت
و شجاعت برادران وی دیگر ضعیف و زبونی چه معنی دارد و زاریت کرده اند که عباس در مرت توقف با علی گفت دست
بیرون اگر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با این عم دی بیعت کرد و هیچکس اجماع خلاف با تو نماند و ابو سنیاء
ابوی گفت چه شد شمار ای پس این عهد مناف که راضی شدیدی که تمیمی بر شما والی کرده و از دل بیعت من تریش اشارت
با بکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر سخما دعوی کنید من سوار و پیاد و بخت این جمع کنم که تمام و ادب پر گرد و دی و ما را زور کار
ایشان برادر کم بس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که یا عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگوئی خواهی
که قتل بر پا شود و این شیعه تنقید بر پیغمبران مجاز نگردد و اجنب میدارند و میگویند که اطهار که از انبیا صلوة الله علیهم در مقام
خوف از تنقیه مجاز نباشد حتی گویند که آنحضرت علی مرتضی را با امانت نماز در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن بالغ از اطهار
خوف و تنقیه شد هرگاه که امثال این احتمالات شیعه را در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم راه دهند و دیگر کسی بایشان چگونه
قبیله الله را چه اسم و افتد اعتقاد هم اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد و تنکیر بر اقوام نوح و نمرود و زمره و
و ظالم تر از نمرود که خواهد بود و با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی ظاهر حق کردند و دیگر تنقیه چه منجی دارد پس ثابت شد که
صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم همه اجماع کردند بر خلاف بی بکر و هر چه صحابه بلکه سایر علمای مجتهدان این اسمیه بر حومه
مغضوبه بران اجماع کنند حق باشد و ثابت کرد و یقین اگر هر یک از اولادان حکم المجتهد علی و یسبب اجماع خدا و این

و لیکن احسان و انعام بر ایشان را عاقبتی است که خبر حق و قوس نبود و احتمال غلط اندازد و حکم نص قرآن لشکر حق
مشهد علی الناس و قوله تعالی و یقیع غیب مدیله الم تبین لک لایه و مریش حوی لن یجمع امتی علی الضلالت
هر بر پیشین را این جمله کند و اتفاق نماید حق بود و اگر داکو و کتله صاحب یا اکثریت آن در غلطت و اختیار معیت
ابوکر صواب را غلطارشد و از کتاب علم کردند و خلاف حکم پیروز و زبده حق صحیح پوشیدند و فراموشی و نسیان آن
در نماز دین و ملت و سرایت کند و در هیچ جای هیچ حکم شروع و فوق نماید چه وصول قرآن و شریعت با مشغول ایشان
نایب شده است ایشان خود بر نعم شاخا لم دفاع و ساق حق بوده اند شیخ فاضلی و مشایخی بالا زارین نباشد
ضوء یافته من الهماله و العباد و امام غزالی و بعضی از معصیات خود استنباطی عجب نموده است و گفته که بحکم
قرآن مجید که فرموده لا یخطئکم من یسلمون و جنود لا یجزمکم لا یشرع فی مدیدم شود که نور چه سلیمان است
را فاضلی است راجع به مورچه با مورچه ها و دیگر گفت که در خانه های خود بزرگوار است که سلیمان بی شعور و نادانسته با پایل
کمند پس نه شوخیزد که از جنود سلیمان که صاحب پیرانه پایل کردن نور و جهان و ظلم ایشان دیده و دیده و آید و آید
بنی را معنیان بگویند که اصحاب سید المرسلین و احیای را با پایل ساخته اند و ظلم صحیح را محبت میامیزد و نه و این
تدریج هستند که از اصحاب پیران فاضل درست نباشد و با هم و بی جفتی قرآن را جمیع صحابه کمال و عباد دین و ملت
درست ایشان بود و احکام شریعت و مشیت ایشان سپرده شده است نباشد و هیچ ارای تو می ترازا طاعت
و انقیاد علی نفسی مرا بگویم و در احکام دنیا و دین نخواهد بود و تحقیقت بر او ای که فضل و کمال علی نفسی است که کم است
و چه بران صحت خلافت ابو بکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و هدایت و تقاضیت و تائید دین متابعت کرد
و با وی محبت نمود با و بزرگوارین دلیل و برهان چه خواهد بود و اخوان کجاست آنکه نقل کرده اند از امیر المومنین علی علیه السلام
که تنبیه محبت که از خلافت آن بنی بلیقه منقطع و ملتزم بودی خلافت آمد و در عهد خلافت چهارم شیخ حرج بنیابور رسید و فرمود
که حاضر همین و چون ایشان با و در جمیع ظاهر و معین ما شما آید و هر چه حال باشد و تحقیقت غفلت است بر حق است بر قرآن نگاه دار
سر اتفاق صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر جوابت و برانکار آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که شما را خبر
و نادیده اینسان جان و سموت بکار خلافت بنی هاشم از وی چنین چندین از اصحاب برده اند و بر حق بوده و در راه راست باشند
و دیگر نامه اصحاب بازان او که در مدت عمر و صحبت او بوده و فضایل و کمالات ایشان را بر زبان طالع و خلافت
بر بعد از وی در کار می که در آنرا منتظم تمام مهابادین و ملت بران بگویم و چه خطا کرده و بر خطم و ضلالت رفته اند این
منقصت رسیدگان است و دین ما و دین می کند پس نصرت سلوک شود که خلافت ابو بکر صدیق صدق

و جواب بود غایت منزل و ساهل و برین مقام است که فرقه زیدیه که ایشان را عادل و خدایت میگویند
بر آنکه خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم حق علی بود و لیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود زیرا که شیخ علی پس از
از حزن و ششمان دین خشک نشده بود و قنار و عداوت نهاد در دلها ممکن گشته اگر ویر کرم الله وجهه خلیفه می ساختند
شاید بهر حال و مرجع عدم نظام مهادم دین و ملت میشد و در نصب ابوبکر تنگی نافرمانی و فساد بود و بدینا و معارین
نویسند فضیلت علی رضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و طاعت است را در هر دو جا بمن است میگویند
که واجب نیست که خلیفه افضل و اکمل از ان زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم کلال حسد ام و صاحب مهادم
دین و اسلام و دیر و عدالت و شهادت و کفایت در املیت است استحقاق خلافت کافیت و وجود این
معاشره ابوبکر شهادت است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بعضی علماء اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه
نمیکنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعیین کرده است بر خلافت خود و بخوار نزد اهل تحقیق است که در هیچ
جائز نیستی نه خلافت ابوبکر و نه خلافت ابی الفضل فی ارض پیغمبر صلی الله علیه و سلم دارد و نه اگر چه هر یک از فریقین
ادوی نفس بر نه سب خود کرده است و از خصوص حصص جواب داده زیرا که اگر نفس خلافت رضی علی کرم الله وجهه موجود
می بود در کمال افتاد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت نمی یافت و سکوت و یک کرم الله وجهه از اجماع
آن نفس و سکوت از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه پسین تحریر بقیت و اگر نفس بر خلافت ابی بکر و حجت
سیدت تقابل مباحرج و انصار که مناهیر و منکم امیر است بودی و بر و بدل انجا حاجت نمی شد چنانچه در خصوص
نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تو اندک تقاول و تکلف و برای تحسین محبت و تقویت نفس بود و اگر
حقانی آن و عدم علم بعضی اصحاب ایشان پس منزل ابوبکر از ان مقام و تجویزی علی را و صاحب را در بیت سنی
دارد و در امر واجب مخصوصی تخیر و تواضع گنجشندان و وزیر نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست برین کتاب
و ابوبکر بن الحجاج که پیغمبر او را این است خوانده است بگرفت و با انصار گفت که اما منست حق و قوی است
قریش پس را نرسد که دعوی امامت کند بشمار ازین دو کس هر که خواهد اختیار کند اگر نفس درین باب بود
اختیار عمر ابو سعید و زید بود پس حق آنست که نصب خلافت با جمعی و صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع
راستند باید و نفس طبعی و غیر طبعی در سندی ان کافی است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و ولای فایز
و زید و قبل و قال ایشان که منصب عبودیت مذکور است و چون آن خارج از وضع این رساله بود و ترک آن لازم
وقت افتاد و موافق تالیف کتابی دیگر افتاد و الله اعلم و چون خلافت ابی بکر با جماع تابعین و امتثال امر او

بر کمال استقامت در این کشت دو بیاد وقت رحلت خود نفوس این امر بر تار آفتاب کرد و او را غلبه ساخت و پسند نام
بنام او بنوشته و در دهر با مبالغه است که در آن نامه است امر کرده و تمامه صحابه با کج معیت کردند و علی رضی بنی نبوت
و فرزند با یعینا بمن فیه و ان کان بکرم خلافت عزیز با جبار نبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت
میان کشش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و صد بن ابی وقاص رضی الله عنهم شکر داشت و این آن لغو من
برای عبد الرحمن بن عوف کردند و وی عثمان را اختیار نمود پس علی و تمام صحابه با عثمان معیت کردند و نهاده امر کردند
و در احکام دنیا و دین او را امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان رضی الله عنه نیز با جماع نبوت یافت و بعد از وی علی رضی بنی
الله تعالی عنه خود نشین بود و اکل و شغل اهل زمان خود پس وی که مرگش در جماع اهل مل و عقد غلبه بر حق و امام مصلحت
شد و مزایای و غلای که از مخالفان در زمان خلافت و یکدیگر بودند نه در ستم و خلافت حق نداشت بود بلکه نشان آن همی در خارج
خلافت و جهاد که فیل عتوت فاعل عثمان باشد بود و مقام ثانی اگر انصافیت خلفاء و ایدیه بر تلب خلافت است یعنی افضل
اصحاب بود که است تم غرض همان ثم علی و مراد از انصافیت اکثریت ثواب است اخذ الله و تحریرش جبا که عطا کرده اند آنست که
قول با فلان فاضل تراست از غیر خود زیاده در همان آن علما و طلبه نیست بآن غیر جان و جان نوازند که بیع و جود در جمیع
صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه با ساد آن خلاف و راجح آید و کامل بود و یاد مجموع صفات هم
من حیث المجموع و این بیان جمیع شود که در مختصر صفاتی که از صفات کامل باشد که در ماضی بودند و قوا که آن رجحان از جمعی
خاص صفتی مخصوص باشد و محل خلافت پس مسلم رجحان بیان و وجه خاص است یعنی اکثریت ثواب است الله و بوجه دیگر مثل
زیادت علم و شرف نسبت قوت حکمت و نقابیه خل شجاعت و شهادت و امثال آن از آنجا از ادعوت فضیلت است
و مخصوص بفرس و لدم و بگو و این منافعه او در رجحان آن جود را احاد فضایل دیگر یاد و جمعی فضایل من
حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب باشد و فضایل بود که منافع و نفع آن جمیع اسلام راجع و جمعی که در مثل سبقت
ایمان و نصرت در دین و نفوس اسلام و احاد مسلمانان و کثرت خیرات و صلات و عبادت ناس با کمال آن
سیکری که این صفات و وفات بود که بیشتر است چرا که کتب بر معلوم شده است که وی رضی الله عنه کثرت ایمان و ایمان
آورد که وی از دعوت اسلام و نصرت بن بود عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و
عثمان بن طلحه و ان کا با بر صحابه و در کتب با حرمین اند بر وقت وی ایمان آورد و دو و اتم و نفع هزارهات کفای و اعوان
اعلام دین بود چه در حالت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در مسج بخاری آورده است که وی
رضی الله عنه در سواد امام نبوت که در ظاهر ظاهر و در دین و شهادت کسی را خیال بود و مسجدی در حرمین کرده بود در آنجا نماز

میگرد و قرآن میخواند و اطفال جوانان قرآن میخواند و قرآن میخواندند چون عمر بر مطلب کرده باشد شروع
در تقریر بران کنیم و هر چه از اقوال علماء را بجا آورده است نقل نماییم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که گویند که
و مردی از امام مالک و غیر وی از بعضی مسلمانان اهل سنت و جماعت توقع است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک بر
که افضل است بعد از پیغمبر گفت ابو بکر خرم گفتند علی و عثمان را چه میگوید گفت تقدیم ایمان دین از آنها که من دریافتہ ام هیچ
یکی را نیافتم که تفضیل یکی بر دیگری میگوید ازین دو مرد هر یک نام الحزمین نیز توقع است میان اوین و منقول از ابو بکر بن حسن زید
تفضیل علی رضی الله عنہ است بر عثمان و در جوابه الاصل میگوید که منقول از اهل کوفه علی را تقدیم است بر عثمان و مختار این خرم زید
نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور است که نزد سبیل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و در سفیان ثوری
برین ترتیب است از علماء مدینه آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده اند و برین ترتیب است و امام محمد بن ابی الدین نیز در شرح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت
علی بر عثمان زده اند و ثوری صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که فضل صاحب علی
الاطلاق ابو بکر است و بعد از ان عمر با جماع اهل سنت و خطابی که از علماء ائمت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده است
و ابو بکر خرم نیز بدان زده است و قطانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از سلف تقدیم علی بر عثمان زده اند و سفیان
ثوری از انان است و بعضی گفته اند که وی را در آخر عمر از ان رجوع کرده است و الله اعلم و بعضی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور
از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان خلافا فی مذکورده و خلافا فی گریست علی و عثمان
است و باجماع قرار داده و شافعی اهل سنت بران است که در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابه در رعایت ترتیب میان ایشان
خلافا فی نیست و لیکن بعضی از فقهاء محدثین در شرح مقصود امام الفیصل کرده اند که تفضلیت خلفاء از تبعه مخصوص است باعداد
اول و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر از سایر علماء حدیث است و در استیعاب میکند که سلف اختلاف کرده اند در
تفضیل ابو بکر علی میگوید مردی از مسلمانان او را دید و او مقداره و جناب ابو سعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
رضی الله عنہ اول کسی است که اسلام آورده است لیکن از جهت خوف ابو طالب گمان نمود و گفته است که این جماعت از صحابه
علی را تفضیل میدهند بر هر که غیر او است این کلام ابن عبد البر است و لیکن میگویند که این مقال از ابن عبد البر مقبول است و مستحسن
نست زیرا که روایت مشابهه که مخالف قول جمهور است متعبر نباشد و جمهور تأیید درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیم بر تقدیم
روایت وی از ان جماعت صحابه و در تفضیل علی بر بعضی از انب کرده اند و امثال این روایات چنانچه خطابی از بعضی شایع نقل میکند
که می گفتند ابو بکر خرم علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علماء شافعی است در طبقات کبری از بعض
مناخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل حقین میکنند از جهت ثبوت خرمه با بعضی رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه و انب

سبب و طی در کتب خاصه الصلوات علم الدین عزرا فی محل کرده است که فاطمه و برادر او ابراهیم با اتفاق اصل اند از خلفاء
از مدینه دار نام با کمال درده اند که فاضل علی بصیرت من مینی علی الله علیه و سلم احصا فرمودن هیچ کی را بر آنکه جنگیده و رسول الله
افضل ششم افضل نسبت بدگران باشد نه بدشان میگویند که این همه روایات ضرر بمقصود ندارد و مستحب دعا ما اینجا بخاطر
تخریر کرده آمد اثبات فضیلت بوجیه اول است و آن فضیلت بوجیه دیگر منافات ندارد و این فضایل که ذکر کرده
راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمرتبه رفعت نسبت که است جوهر ذات است چه رنگ نیست که در اولاد مینا صبر اهل الله
علیه و سلم اجزا او نیز شرفی استانی است که در ذات شریفین نیست یکس از پیچا بحال و نفع و اسکار نخواهد بود و با وجود آن
ثواب شریفین اکثر نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و او فرست با کمال قول خطابی که بعضی مشایخ خود نقل کرده است یک
شمیتان یاف که هر چه مقصود دارد و خیرت چیست و فضیلت کدام است که گفته است ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابو بکر
اگر ما خیریت الی بکر از بوجیه اول و فضیلت علی از بوجیه دیگر پس سخن است بیرون از دایره خلافت و خارج از محل نزاع
اما اگر ما در ترتیب کثرت ثواب است و از فضیلت بوجیه دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسبت امثال آن پس منافات
ندارد و اگر عرضی دیگر مرادی دیگر دارد بیان گفته تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم اکنون سخن در آن مانده که مسئله
ترتیب فضیلت یقینی است که بر آن قاطع بران که نسبت به چنانچه ترتیب لا اثنی است که دلیل آن علامات و کرامات و کرامت
است که بر عیان و ادوایت برسانند یعنی بر آنند که قطعی است و تخار و تراد که تحقیق است که قطعی است اما کلامی در آن
بعد از اثبات علامات که ترتیب بطریق اول میگویند یعنی با صحابه افضل میباشند یعنی دیگر از رسول افضل و فضیلت آن
و اعراض می کنند چو پیش میگویند که بنا به سلسله فضیلت بران است که امامت افضل با وجود آن مثل جائز نباشد و معظم اهل سنت
و جماعت بر آنند که امام افضل باشد و لیکن اگر نصب و مرجع مرجع و جماعت فتنه و فساد و در نصب و فضیلت بجهت
طبیعت استحقاق او در امامت را با اجتماع صفات و شرایط آنرا از قریش و علم جمالی جبرم و مصل و مهاب و دین و اسلام
و دوی و عدالت و شهادت و کفایت باین باشد و میگویند که خود من سلف منی او بود و نصب اهل قطعی نیست و خراجا حاد
که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت ندارد که امامت منزه است گویند و او شده است حجت مثل قول آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و اقم امرکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که در آن خواندند و بجهت فقره انداخته و نباشد و این خود قطع نیست
یعنی هیچ آنست که در امامت و خلافت افضل نیست پس امامت و افضل فضیلت نتواند بود و در اولی دیگر نیست که
قاطع بود و دلالت کند بر فضیلت بعضی از بعضی مثل را بر آن را حجت و این که در فضیلت ایشان در دو یافته شمار
اند پس غرض وقت و محکوم سبلی نباشد و لیکن خلافت طعن بر آن است که امام افضل خلافت است و از بعضی نه اهل اسلام

بعد از وی عمر و طنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی رضی نیز روایت کرده اند که فرموده است که بهترین مردم
بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر بعد از آن خداوند دانا تراست بآنکه بهتر کنست این ترجمه کلام امام الحرمین است و میگوید که این قولی
که با امرای خود اختیار کرده ایم و از راه تعلیه بجانب نموده براه حق واضح رفته ایم انتهای بعضی از فقهای محدثین از اهل سنه
در شرح قضیه ابوالفضل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم فقهای شیخ علم مغرب است و در شرح حقیقه حجة الاسلام میگوید که علی
را خلافت در آنکه تفصیل قطعی است باطنی میل اشعری با اول است و مختار با خلائی ثانی و نیز از تفصیل در ظاهر و باطن است
معنای او در ظاهر فقط ایجاد و تولد است انتهای و قوی عضد در موافقت بعد از ابرار فضایل علی رضی که شیعیه بدان هستند لایق
با فضیلت و بگویم که در وجه گردانده و جواب از آن محل فضیلت بر کثرت ثواب میگوید بدان که حاصل فضیلت از آن
قبیل است که عروجی بخرم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفه فضیلت بمعنی کثرت ثواب نیست این سه در لایق را حقیقت
و مستندان جز نقل نتواند بود و از این مسئله شریعت که متعلق بحال باشد تا بحج و ظن در آن باب گفتار توان کرد بلکه این
مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در یک جرم و یقین است و خصوص مذکوره را از طریقین با وجود و محسوس
دلائل قطعی نه و غایت و دلائل آن بآن اختصاص سبب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت سبب ثواب سبب حجت باشد و ثواب
قطعی بنود چار و ثواب بعضی مذکور است و در سبب بعضی مذکور است و سبب بعضی دیگر است و سبب بعضی دیگر است و سبب بعضی دیگر است
سبب در میان آنها معلوم شد و ثبوت است اگر چه قطعی است و لیکن از اینجا قطع با فضیلت لازم نیاید الا غلبه ظن
بر امامت و حضور او و اصل تراز اول سنت و جماعت جایز نیست و عدم جواز از آن قطع نیست لیکن مشایخ مصلحت چنان
یافتیم که فضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی حسن ظن ما بر ایشان قضا می ان کند که اعتقاد کنیم اگر ایشان را علی بر آن
نمیداشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما درین مسئله انبیا اینان یکیم و براه ایشان میرویم و حقیقت
ام را با عالم الهی تعویض نمائیم و ادبی که از عالم علما و اصول فقه و کلام است میگوید که مراد تفصیل اختصاص علی از خود
شخص از تفصیل و صفی که در دیگران نباشد خواه اصل فضیلت صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که
در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را علم و دیگری
از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمال دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در دو مشترک است و باین معنی نیز
و صحابه قطع نتوان کرد و فضیلت که در یکی از ایشان انبیا کنند دیگری شریک در آن باشد و اگر شریک باشند فضیلت دیگر
خصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضایل ترجیح نتوان کرد و هر یک فضیلت بحدت زیادت و کمال و نفاست را چنانچه

هم بری و ثوابی بود که از باب فضایل کثیره را نمود پس بجزم با فضیلت بعضی کثرت ثواب نیز منقطع نباشد این ترجمه
سرا تمهید شرح اوست انتهى و مولانا سعد الدین تقی زانی در شرح عقاید نفیة یزید بن ابی مرزبان گفته است سیگوید
که ماسلف بر این یا تقیم و ظاهر آنست که اگر ایشان را ویلی بران نمی بود و حکم بران نمیکردند و ما خود دلایل جانیست متعارف
یا تقیم و این مسئله انانیتیل بناییم که چیزی از احوال بران متعلق بشود و توقف در بعضی چیزهای فاحشات گردد و شکی
و جریان کلام معنی دوانی در شرح عقاید یزید بن مرزبان نیز است و شیخ ابن حجرکی و صواعق محرقه که در روشنی یاد کرد و خود
و اشعار طرق کرده و او را شده و تقصیر حسب داده است میگوید شیخ ابوالحسن اشجری میل بران کرده که تفضیل ابو بکر بر علی است
عنه بر سایر اصحاب قطعی است و فای ابو بکر باطلانی میگوید که قطعی است و مختار امام الحرمین و امراش ازینجهن و صاحب معجم
در شرح معجم المسلم نیز جزم بفضیلت آن کرده است و این عبد البر در استیعاب عبد الوفاق نقل کرده است که میگوید هست که با اگر
مردی گوید که عمر از حسن از ابو بکر برتری اندک پیشتر نکند و با وی برتری نکند و اگر قطعی و تفضل ترا ابو بکر گوید نیز با و در شیخی کشم اگر اصل
نشینیم معنی آید و بدانان محبت از او و ادراج و شمار ایشان بدانند ایشان را که استحقاق اند و پس عبد الوفاق میگوید
که ابو بکر را از عمر بزرگتر نقل کرده ام و او را نیز خوشتر است که خوشتر از شیخ ابن حجر میگوید که لحاظ و معنی عدم معنی و در شکی بر آن نیست
تفضل بر کوفی است و قطعی و اگر گویند که فضیلت نه کور بر قول کسی که دعوی اجماع نکند و گوش بر روایات شاذ
که در باب خلاف نقل کرده باشد بنده ظاهر است و لیکن بفرستد بر دعوی اجماع بفضیلت مذکور و چنانچه راجع و مختار نهان
است حکم بفضیلت آن درست نباید چنانچه از دلائل قطعی است جویش آنست که در مصلح اول فقه مقرر و بر سر نهاده است
که اجماع دلیل قطعی است لیکن نه جمیع انواع و اشکال بلکه قطعی آن قسم است که در اینجا خلاف مصلحان بود و آنکه در
خلائی بود اگر چه شاذ و از برین قطعی بود و از قطعیست بر آید بر چندان خلاف بجهت مستند و ذواتش مستند به بنود و مانع
از انقضای جماع نباید و لیکن از انقضای در وجهی از ترتیب قطعی بی تاثیر نبود و با آنکه اجماعی که در جماعت بر سر فضیلت
قطعی است و اصل اجماع نیز قطعی بدان نکرده اند چنانچه از عبارات آثار اشارات مفهوم میگردد و پس صفت فضیلت درین مسئله
قد محکوم است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بر آن نیست که چون دلیل قطعی ثابت شد که خلاف بین ترتیب
است ظاهر آنست که فضیلت نیز برین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلاف ترتیب فضیلت به وجهی قطعی بعین لازم
نیاید یا نهی میگوید که اصل سنت جماعت ارجحیت عثمانی و عثمانی بخلاف جماع لازم و در فضیلت و خلافت پس
معلوم شد که قطعیست خلاف فضیلت لازم نیاید و قطعیست فضیلت خلاف است لازم نگردد و نیز حقیقت
فصل برین است که نزد برادر کار فضالی است و اطلاعات بران خبر یا خبر و وحی گویند و اخبار از روح و شمار اهل ایشان

در و دیافته است و متعاریض آمده است آنها که در ادراک زمان و حیث آمده احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نموده باشند بقراین و اشارات دریافته باشند و لیکن دیگران که نظر بر صرف دلیل و مفهوم کلام افتاده و مفهوم کلام متعاریض
آید و دل ایشان خبر تقلید و اتباع پیشینیان حسن ظن با ایشان نبوده و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات
اصحاب در و دیافته جزو ثبوت و ماسک نیامده و این همه ترجمه کلام صواعق محرقة و حاصل آن بود و در و دیافته از شرح مراد حضرت
کرده نقل کرده شد نیز تمام نموده است و نیز در صواعق میگوید که کامل کنند و جماعت میگویند که مسئله فضیلت برین
ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعه لازم می افتد که قطعی گویند و قابل شوند با فضیلت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما جزا و نسیان
زیرا که متقدمان ایشان در صلی رضی و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم عصمت است و خبر معصوم با اتفاق مفید قطع
و یقین است چه که بجز معصوم جایز نباشد و بصحبت رسیده و متواتر کشیده است که علی رضی در زبان خلافت و جلوس
بر کرسی سلطنت و ابالت علانیه بر طراد حضور بر شیعیه نمود و شهادت ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و بیان فضیلت ایشان
سبک و در قیامی از ایشان و چند نفر را ساند صحیحی اثبات آن کرده است و در تاریخ بخاری آمده که آنحضرت یعنی علی رضی صلی الله
عنه و کرم الله وجهه فرموده است که خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پس شش محمد بن حنفیه
رضی الله عنه گفت ختم است فرمود من یکی مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطریق متعدد و بصحبت رسیده و در بعضی طرق
آمده است که فرمود و انا و اگاه بشید که من رسیده ام است که جمعی از مردم مرا تفصیل کنند از ایشان و بمقتضیست و هر چه بفرمایند
گنبد بروی گردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر روایت می کنند که علی رضی بر عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
که بر دای چیده افتاده بود بکشد و بایستاده و فرمود و بحسب آن اندام محبوب تر نزد من که بر و زوگار و غلی را بجا نهد اعمال و
ملاقات کنم الا این مر چیده بردا و در قیامی روایت می کنند که ابوجحیفه که علی رضی را افضل است اعتقاد میکرد و جمعی را در لغت
که بخالفند وی میکنند پس بخالفند ایشان بخت مخزون شد و پس حضرت بر زلف پس آنحضرت دست او را گرفت و در و
بر و بر رسیده یا با حنفیه عصب خرد و در گریخت و بحقیقت حال را عرض کرد و فرمود یا ابوجحیفه خبر و هم ترا که بهترین
این است کیت بهترین این است ابوبکر است ثم عمر است پس ابوجحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث بوشحیده
ندارم از حضرت رضی پس افسوس شنیدم و هم از ابی حنفیه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی رضی را که بالای شکر می گفت
بهترین این است بعد از پیامبر ابوبکر است ثم عمر است این اخبار و آثار در جایه پیشین و او شهادت داده بلکه بکسر تو است رسیده
و شیعیه گویند که این و عمر بر این باب از ائمه الهیست آمده است از جهت خوف و توفیه است یعنی حاج ابوبکر و عمر را که گفته اند
از جهت خوف و شهنشانی و ترس جان خود گفته اند که اگر تخمین افشا کنند و دیگران را حای نه اند و مسلک از حال ایشان

[illegible]

فعل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن هیچ طالبی را محال دم زدند خود و اگر طلبای سنت و جماعت در اخلاص
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه در طاعت آن بجهان گفتند پس بعد از آن خدا کافی و دانی بود از حسن ادا
 که بعضی از اهل تشیع که از جهاد و انصاف و اعتدال بیرون بوده اند که دست که عبد الرزاق کامل و است و صاحب
 است گفته است که این تفصیل شجین می کشیم بجهت تفصیل علی رضی الله عنهما را و اگر علی تفصیل این را بر خود
 نیکو و من نیز نمی آید و گناه عظیم تر ازین بود که من علی را دوست دارم و مخالفت و کینم این تلم ترجمه که م این
 حرا و اگر بدیده انصاف نگردد و اند که در کتب دیگر سخن باین تفصیل کرده اند و باید که آخر کلام را ما
 اولین صم کرده بنگرند و اضطراب که احتمال نمایند و الله اعلم و من الله تو فین **فبانی الحقیقی المبتدئ**
 بعد از خلفاء اربعه افضل مرآتیه مشهور است و مشهور بمشهور نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم ایشان را ثبات بهشت داده و فرموده ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه
 فی الجنة و الزبیر فی الجنة و جعفر بن ابی طالب فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة
 و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار است و افضل صحابه و اکابر تدریس و فقه و مهاجرین و اظه
 مصطفی صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهما را از اسوای و ماثر در اسلام نامند که بگویند و است و حتی بگویند
 ایشان افضل است و لیکن این قطعیت ثبات مخصوص ایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مشهورند مثل ساعی
 حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر و شلا و شهرت این ده باین
 لقب بجهت وقوع ثبات ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن شاید بجهت
 ایشان ایشان است و در بر مذکور است از این که در شان این اکابر تفسیر و راه سودا و ادب و علوم خلق است
 که ثبات به قول حجت قطع بدان مخصوص بن عمره است و این گان غلط محض حاصل مزاج است و بعضی از صاحب
 علمان عربیت و آن که نیم گامی از جمله عوام بالاترند گویند که دیگر از این ثبات است و لیکن ثبات است

مشهور است و محل مجاز از آن می نمود و باقی عشره نیز که مشهور است و مشهور است بهی و دیگر احادیث و روایات
 آن و حکم در غیر این است که گویند در میان اهل بیت بعد از کافران از اهل بی بی حرم قطع از خصوص کسی نیست
 یا بنابر و تمام تحقیق آن از کثرت کور باید جست و باید التوفیق قابل بدر بعد از عشره و مشهور است و اهل و ائمه در
 است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور و غرور اسلام و انجازه و عیده بود و در کار غزاه که رسول
 متحدا خود کرده و کشته و ادعای دین از خدا و غیره و در این مثل عتبه و سبیه و ابوجهل و اشبا و ایشان لعنت الله علیهم
 و بعضی در آن غزوه پنجم رفته و پنج هزار ملائکه موسی بن جعفر است و موسی بن و ابوجناب از کرده و عشره و مشهور است و اهل
 بعد از آنکه الله انهمان رخصی الله عنه که بجهت حریم رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه مطهر مانده بود
 و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در سمت غنائم شریک ساخت و اهل بدر سیصد و سیصد تن و از ویرانی اهل بیت
 و لشکاره و ایشان واقع شده است که آن الله قد اطاع علی اهل بدر فقال علماء انکم فقد غفرت لکم و در
 دیگر گفته بود که در اهل الله العار و جلالت و در حدیث آمده است که آن ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند
 بعضی و غزای در درگاه خداوندی و از خود که دیگر از ائمه و فاضل بعد از اهل بدر و بعضی در اهل غزوه
 و حدیث که در سال چهارم واقع شده و ابتلائی و شدنی بابل اسلام رسیده و در آن مبارک مصطفی صلی الله
 علیه و سلم را کما جرح شده و خیال کنند که در آن شریف تمام نریخ برآمده و افتاده بود و بلکه گفته
 پاره اردی شکسته بود و سید الشهدا و خرمه و عبد المطلب از شهدای اعداست و شهادت از اصحاب کرام و ابوجناب
 شهادت رسیده و عشره و مشهور است و در اهل اعدا و در غزوه و مشهور است که در غزوه احد ابو سفیان اموی بود که بعد
 از غزوه بدر و گویند خود و جل عز و دادان بن بر حرم ساخته و در آن مقام خود را در ابراهیم صلی الله علیه و سلم
 میگوید و اسلام ابو سفیان و معاویه بن ابوسفیان در غنائم است و اهل بیعت اهل صفوان است و ابی بن الحنفی
 نام آن آیه است که در همان بود و در حدیث آمده که در غزوه بدر و در آن مجید میفرماید
 یا ایها الذین آمنوا انکم فیما فیکم تحت الشجره و در حدیث آمده که لایه خل انرا احد بائع تحت الشجره انی ان
 در حدیث آمده که در این ترتیب است که در آن است که ابو سفیان و ابی بن الحنفی و بعد از این
 از این ترتیب است که در آن است که در در حدیث آمده که لایه خل انرا احد بائع تحت الشجره انی ان
 در حدیث آمده که در این ترتیب است که در آن است که ابو سفیان و ابی بن الحنفی و بعد از این
 از این ترتیب است که در آن است که در در حدیث آمده که لایه خل انرا احد بائع تحت الشجره انی ان

وفاطمة سیدة النساء اهل الجنة والحسن والحسين

اشباب اهل الجنة ما بن سیدة اهل الجنة ودر عقاید ذکر کرده ایم از جهت تطهیر و پاکیزگی این
نامدان که تطهیر بشارت را مخصوص بپسر نبیره دارد و همچنین که علماء بر علم رضیه استقامت میگویند که این سر تن
پاک و در فضایل اهل بیت نبوت کشنده تر مناست و این حدیث دارد و در فضل فاطمه زهرا بر همه زنان
که عنوان زهرا اهل الجنة شامل ایشانست حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که از کواکب طلوع در بعضی اخبار
تفضل فاطمه زهرا مطلق واقع شده این حدیث و اشغال آن و در بعضی احادیث مریم صنی الله عنها از عموم
است که زهرا صنی الله عنها را با تمام تفضیل داده است استقفا کرده و این احتمال مساوات و یکس
نیز دارد و در جالی دیگر فرموده که فضل فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و اسیله است و ظاهر این حدیث
مساوات یا توفیق و در حدیثی دیگر آمده که فاطمه درین امت منزل حریم است و در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر
خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم بر فضیلت فاطمه
بوجوه و اعلام پروردگار تا آخر عموم و می بر تمام عالم ثابت شده و الله اعلم و بعضی از علماء عایشه را
فضل و سید بر فاطمه از جهت آنکه وی با سید و برهت و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان سید علی و ارفع و اثر
باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من در تو و علی حسن و حسن
در یک مکان و یک مقام خواهم بود و نیز میگویند که عایشه غنیمت بود و در زمان خلفای اربعه فزونی سید او و جنت او
میگرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه فضل بن عالم است سیوطی و فتاوی میگوید در اینجا نه نیست اصح ندانم
فاطمه صنی الله عنها فضل است از عایشه و بعضی مساوات رفته و بعضی و در توقف مانده و بسیار از علماء و حنفیه
از شافعیه توقیف مایل ترند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه بصفتی النسبی فاطمه بکاره پیغمبر است
و لا فضل علی بصفتی من رسول الله و اما سید بکاره پیغمبر کسی را فضل نیست و اما سید بکاره پیغمبر است که آنچه
مختار ما و بن ماست آنست که فاطمه افضل است بعد از او و مادرش خدیجه بعد از آن عایشه رضی الله عنهن جمیع
و سیوطی میگوید که فضل زهرا و مریم و فاطمه است و اما فضیلت اهل بیت از منین خدیجه و عایشه است و در خصوص خدیجه
نه گویند که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماع از متقدمین نقل کرده اند که خدیجه اندکی پس از
احادیث آمده است که فضل و اکمل است و عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و سیدة مولا و فرعون است
و در بعضی از روایات بخاری نقل شده است که مریم بنت محمد و فاطمه بنت محمد و سیدة مولا و فرعون است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان وقلع غیر مسجد را و التفرق ان ورجوع ازان در محل خود مستطوره است و لا تکلف احد منکم

اهل القبلة

اهل القبلة اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و کتاب و سنت مشک نمایند

و تلفظ شبهاتین کنند کافر نباید گفت اگر چه بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید لیکن ما دام که التزام آن نکنند

یا لزوم در رعایت ظهور بخود کفر نیاید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمان باید کرد و در بسیار بکفر

تغلیظ نباید کرد و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید و اگر وی نفسی از امر کافر بخواهد

کافر گردد و حکم لعن نیز چنین آمده است اگر کسی سخن لعنت نبوی و عن اهل قبله نماید گرد و کس احتیاط در ترک لعن

بکفر باشد و الله اعلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و عامه البشر افضل من عامه الملائکه خود را بشیر که انبیا و رسول اند فاضلتر از خواص و افضل

که غیر ان در میان ایشان باشند و عوام بشیر که مراد بدان غیر انبیا از اولیاء و اتقیا فاضلتر از عوام ملایکه اما خواص

ملایکه افضل تر اند از عوام بشیر در اینجا اجماع است که ملائکه خلائی در ان نیست و دلیل بر فضیلت بشیر از ملایک

این گفتند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود عظیم و اطاعت و نوازع خدمت است و تخصصاتی حکمت احوال

است بخدمت اعلی و چون فضیلت آدم ثابت شد فضیلت تمامه جنبه ثبوت پیوست عدم القایل بالفصل و این سخن

انسان بغایت غریب حکمتی است برورد کلام تعالی را که احاطه نواند کرد که چیست حکمتی او را و دانند

گاهی اهل علم را که گفته اند که در حق تعالی قدرت خود خطا نکرد یعنی خدا میاشاید و حکم یارید یا آنکه بدیه

اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز بر وی تعالی واجب نیست مگر انکراین دلیل را الزامی دارند بجهت زله

که تا بطلان فضیلت ملائکه دلیل دیگر از خطا عات و عبادات و تکمیل کمالات با علایق و عواین حق و صحت و دور

جرات ثواب و غیره است بخلاف اولی که اگر بر فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نماز است و حج و

از علایق جسمانی و که در ذات بیولانی ناظر در جانب الفضیلت ملائکه است و بعضی یقین بران رفته اند که فضیلت

ملائکه در نزاع عقلی است از حیث صعبیت عبادت و شدت مجاهدت بر فضیلت و از جهت قرب بمعبود

و خواص و بجز دور نیست ملائکه و کمال انسان و ترقی و در انست که بقرب ملائکه برسند و ملکوت اعلی محقق گردد و باز

اگر بجا نیست ان و ظاهر است او را صفات الهی و استخلاف الهی تعالی بر او و انظار انداختن انبیا و حج و گفت اند

دلیل متعاضد است و مسلمانی است بشیر را بدان راه نیست و الله اعلم باحوال آن اعتقاد باید کرد که رسول محمد صلی الله علیه و آله و سلم

صفت الهی است و عبادت ملائکه کائنات افضل کل مخلوقات است و از انس و ملائکه و غیره که تفویض انبیا و ملائکه

چنانچه مقرر بابت در سبب ظهور اهل سنت و جماعت است نیز در مقرر بعضی آثار و کتب که اصل از آنست و نقول
از امام عظیم ابر حنیفه کوئی در سبب توقف و تردد و است از جهت ارض و از گویند که اول قایل بود با فضیلت ملک از
شبهه و در آخر از آن رجوع کرد و با فضیلت شبهه و نقول از همانی ابو بکر باطلانی نیز توقف است باز امام نوح الدین
سبکی که از مشایخ ابریه شافعی است نقل کرده که وی گفته است اگر کسی مدت عروسی بگذرد و در خانه نشین
تفضیل انبیا بر ملائکه خطوبه بکند امید و ارم که روز قیامت از آن روا کنند و بیعتی گفته اند ظاهر در آنست که سبب
تفضیل در هر یک که با مقررین حکم داشته باشد مآل کلام بر اختلاف حیثیات و نقد و جهات است و الله اعلم و لكن
اولیا و حق دل عبارت است از شخصی که بجزیه معرفت و در اظہیت چاهات و اجتناب مساوی
و احرار از آنجا که در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وسیع خارق عادی بر خود آید و با باشد
و این در حقیقت مجزیه نبی است که این دلی از اقامت اوست مثلا معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اعراف و بعضی
از آنها همین از نبوت و نوع یافتن از اوصاف گویند بعضی از نبوت و در حالت حیات دیگر بعد از حیات
از باقیان وی که ادیان است باشد موجودی آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق و سبب و حکمت دین
وی میکند و در کرامت از بعضی صحابه و اولیا است بطریق شهرت و نواز و ثبوت یافته است که نزد انکار را
در احکام اعمال نباشد خصوصاً از بعضی عالم اولیا و چنانچه در حقیقت شیعہ عبد القادر جیلانی و امثال ایشان جلالت
بانی جز از الله علیه گفته است که با فائده طیف حد التواتر و معلوم با اتفاق با جفت مشابه من اعد من شیخ الاسلام
و بعضی گویند که کرامات دلی از معجزات نبی نباشد مثل نبی قمر که سلام حج و سجد و شجر مثلاً و بعضی بر آنند که حشود در
کرامت از دلی نه بقصد و جهت بیار بود و البتہ بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت نبوه حق آنست که هر چه از نبی
بطریق مجزیه صادر گردد و جایز بود که از دلی بطریق کرامت ظهور یابد و در تخصیص و تنقید بعد از جنبه اعتبار جمیع نسبت بهم
با تعقیب و در جمیع اختیار و گاه از بعضی ادبای تکلیف که قدم صدق ایشان در معصوم ولایت راسخ و ثابت
است بدعوی صادق نیز مقررین گردد و قائلان و کائنات شیخ محمد بن محمد بن عبد القادر کثیر الدعوی یکن سخن فی حق
و آنچه منافی است دعوی نبوت و الامعاء و القوادع و اعدا دین و سخن امانت و لعنت گردد و وجود و کرامت
بشرط ولایت نیست اول باشد که هرگز از وی که از نبی ظاهر نگردد و در اصل ولایت استقامت بر دین است که لا استقامت
خروج الکرامت و حکمت و اظہار او در ابتدا در جمیع سالک و تکلیف انصاف است تا در بعد و اجتهاد مسلک چیست
و چنانکه نگردد و در انتها برای ترمیم مرغان و از آن تر و در انکار از آن بود و حکمات نام خواندن

چهار است که مقرر در بیان و عمل و کمال معرفت و دعوی بود و از آنرا است نامند و اگر مقرران به دعوی نبوت باشند
این مجزیه است و گاهی از عوام سنیین و اصل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد از آن معنویت گویند و حقیقت سخن
و طلاست و تشبیه از خوارق عادت بنود چه آن بد اخلاقت عقل و حساب است که هر که مباشرت آن حساب کند محسوس
جز باین عادت بران مترتب گردد و چنانچه ترتیب متغایر علاج طلب طریق عادت است که نه بخشن بود و نه بکلیس
در صحت الانبیاء هیچ ولی بر نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأموران از غول و عنوت
خاتم است و کرم اند و محمداً و سلمه ملک و نامور اند پیشین احکام دارند و انانام بعد از انانصاف یکبالات که دلیله
دارند و با محکمات صفت نبی از ولی مرتفعی سقوط معبر است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است صریح به انبیا و دیگر
گفته اند که الولاية افضل من النبوة یعنی تفصیل ولایت بر نبوت تفصیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت فرسب
است و استقامت از جناب قدس و عتوت ابنا و اخبار بخشن و انانصاف کمالات بلایان و ولایت آن نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود و از ولی که صاحب نسبت
اولی است و پس در با وجود آن این سخن بر سر م خلاص مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و قایل آن نیز علوم
نیت که کسبت اگر مراد بدان ترجیح و تفصیل ولی بر نبی است باطل و واجب از آنست هر که گفته باشد
ولا یصل العبد الى حیث یسقط عنه الاصل الذی بنده تا عاقل است بجای آنکه
که تکالیف شرعی از وی سقوط پذیر و چنانکه کمال الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت میسرید
صدقاتی تلقین حاصل شد و انبیا را کشت امر شرع از وی ساقط گردد و در رد و کار فعالی باز نکات
نگیرد و این سخن کفر و ضلالت است از حد و جزای می گویند هر گاه که محبت غالب شد و طلب میسرید و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عدا که در
و شکیست اوست تعالی اگر خواند و با سقوط تکلیف صورت ندارد و بالآخر از انبیا صلوات الله علیه علیه السلام
محبت و ایمان کثرت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریح
احکام است پس ترک آن از ایشان لاین نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریح چیست تشریح برای آنست تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل بکنند تا صحت تعظیم باطل نگردد و پس معنی
تشریح عین ایجاب است و سقوط تکلیف بآن منافات دارد و **النصوص محل طواهیها**
آیات و احادیث را بر نظر تفسیر باید گذاشت و نباید از حد و تامل نگردد و تحقیق این مقام و شراط را تاویل

و سوار و ستم خوان آن اگر کتاب شریفی که از کفر و الزام که از صفات امام نبی است که سید مرتضای علی علیه السلام
و است المومن والعادل علیها الی معان: یدعیها اهل الباطن الخاد منفر
باطنیه و طاعده و گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر بر او نیست و از اولان روز و اشارات باطنی است که هیچ
کس بدان نمی رسد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و بی کمال و بی سخن زنده و از اتحاد
است اگر سنی ظاهر بر او نیست چندان نماز و روزه و طاعات و عبادات و شریایع و احکام از کتاب ثابت شده
و بجز غیر معلوم نیست و اگر هیچ کس را راه و وصول بجای نیست پس از انزال کتب و بیان شریایع چیست و معلم
العیان بیگم بیند بالانوار پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خود را بدو و ایشان خود معانی ظاهر را داده می نمودند
و بطور امر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت بمعصوم و این علامه البطلان دانسته و این است
خدا هم گفته و لعنهم و این تحقیق و این را باب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با وجود آن قرآن
در سوره اشارات نیست که با ظاهر منافات ندارد و مثلا فرعون و موسی از جن هستند و نصاری و یهودی و کفار
اینسان و هر چه باینه ثابت و با وجود آن اگر اثر اشارات بقضیه روحی ششاد اند صورتی دارد و اندک
گویند اینجا موسی است و ز فرعون و او جهان روح و نفس است فقط و افعی علیک اعراضت موسی علیه السلام
که این سخن و ادوی مفسد کس را با او ب و دو فطین خود را بکشد و بگوید بر منتهیاید و با وجود آن اشارات
با خارج که بن حاسفاط آن از نظر مقام قدس قرب و محبت علی تعالی و اندک اینجا و ادوی که ششاد و موسی
و فطین کفری یا ده تر و نامستقبل تر ازین نباشد سال منته العاقبه و فی دعاء الاحیاء و الاموات
و صدقتم عنهم نفع لهم در دعای زندهگان مرز و داورا و احادیث و انوار و این باب بیا است و انوار
بنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده است که بر خیز از که هر کس از سالان نماز گزارند و شفاعت طلبند
بمنه مغفور است حدیث آمده و از منی الله عز و جل فرستاده که در حضرت پیر که نقل صفات و این باب چه باشد
فرموده است و اول تشکیک از بهترین بعد قات و فاضلترین خیر است پس بعد از منی الله عز و جل میگوید گفت و السلام
سعد و رحمت الله علیه آمده است که الواعنه و البلاء و الصدقه فطی غضب الارب و عا و لاکنه و صدقه انفس ششم است و این باب
سرد کنند معنی از احیاء و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و تعلم چون بر فرید بگویند تا جمل و زود
در سوره آن ترسید بر غیر و از تفحسل علم و تعلم و تعلیم ظاهر شود که حبیب و تر ثابت شود که غضب جفاظه و در سوره یوسف
و الحمد لله و است المومن واللّه محمد الی دعوات و فاضلی الخاجات من سبحانه و تعالی بزم و نقل

نویسنده است که در این کتاب آمده و ما را از حقیقت آنچه در حق تعالی و از اسرار
 پروردگار متعالی آید و در دنیا و آخرت و اجابت دعا را شرح میدهد و موافق است و که شریک در حق تعالی را که
 مدال است و باشد موافق است بطاعت و استعجال یعنی گوید بسیار و عا که در هیچ مستجاب و با وجود عدم شریک
 و وجود موافق فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و با وجود عبادت و عبادت خداوند تعالی عبادت حق تعالی
 عبادات و اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود و عا نیز در وقت نزول ملا و وجود عا لازم گردد
 فرمان باری تعالی است احوالی است که س ا ی ای دوست از دعا کردن بدارد با اجابت بار و ادیت چه کار
 پس دعا ها کان زمانست و در بال و از کرم می نشود و نشان خود الجلال به مثلاً از راعی در حضرت سلطان بیاید
 و اسب قازی طلبید سلطان و بدل آن کا در راحت عطا فرماید این در صورت منع است و در سخن اجابت
 بطریق حسن و انفع چه آن است تازی سر کردن او را می شنود معش ازان عین صلحت و محض لطیف است
 اگر به خدا و در راحت و در حق و بی بهتر از اسب تازی است و منع و توقف اجابت دعا در مضمر دنیا بی
 و شجاعت نفس که از درگاه قرب و در اندازد و بعد از آخرت کشد هم ازین باب است کسی که فهم عن الله و حسن الظن
 الله حاصل وقت او شود و معطای حق او یکی باشد از بیخاست که گفته اند العطا من الخلق من الله و من الله
 الله احسان و دعا کا مستجاب نیست و ما دعا را انکافین الا فی شمالی مگر در امور دنیوی و دعا و مظلوم
 مستجاب است اگر چه کا فر بود و الله اعلم و یحیی الصلوات خلف کل در و فاجر
 جماعت در نماز و است نباید داد بجهت یا ما تمی متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت کربا
 سبب از سنن مکه که آن حضرت صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آن حضرت را تا مکید در التزام جماعه
 و اجتماع و ایستاد بود و در جای دیگر بود و فهم اگر مردی صلح و منفی برای امامت پیدا شود و بهتر و اما سر که باشد
 نماز جماعت باید گزارد و هر چند که فاسق بود و کثرتی که دشمن وی میجو بفرنگه و در علم با حکام دارکان نماز و قدر میجو
 الله لوه از قرآن یاد داشته باشد و تری المسح علی الخفین فی الخضر و المسح
 اعتقاد صحیح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند و حضرت یک شبانه روز در سفر سه شبانه روز و گفته
 اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است یل الشیخین و یحیی الشیخین و المسح علی الخفین ابو بکر و عمر را غسل
 در سنن و علی و عثمان را بجهت دشمن و حوا نیز سه نوره را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت
 که اصل جماعت چنان فایده میبخشد و امام حسن مفری گوید متفقاً و حق از صحابه را و ما فهم که هر سه مسج خفین

روا می بینند و از امیر المؤمنین علی مرتضی صلی الله علیه و آله و سلم و کرم الله وجهه از آن پرسیدند فرمود از آنکه
روزی در قیام ولایت شب و روز بود و همچنین شنیدم از پدر چندی اصل الله علیه و سلم در جای دیگر فرموده است
که اگر دین در شریعت بغیر عقل بودی با بیان سوره صبح اول بودی و لیکن در اردین بر حکم شریعت است
در شریعت بر روی سوره آه و است و دیگر بدانکه اگر چه غریب در شریعت با جهاست و سنج کردن بر سوره
در حقیقت است و لیکن جواز آنرا مستفاد باید بود و در محل تهت اگر اختیار هم بر حقیقت افتد بمصلحت است و بهر
باشد و استحلال المعصیة صغیرة کانت اولیة و استحکاف
فیها کفر گناه را صغیر باشد یا کبیره حلال بپنداشتن و بسبب داشتن کفر است اگر بطلان بهوت
و حکم شریعت باز نگذارد و لیکن باید که آن گناه داند و تقصیر خود و بمنزله آید و سبب بپنداشتن صغیر و بپنداشتن
مذبح بود که آنرا هیچ نداند و صلاستوجب عقوبت نپندارد و الا فلا هر است که صغیر و سبب ذکر کرده است و ما شدم
کنند از دست و الا کتبته علی الشراعیة و الا بستیها نه بها کفر
استند از حرمیت و امانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است و الضل بالکفر
کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق نزل کند یا آنکه صنی و مراد دارد اعتقاد بدان کند که کفر شود چه
در نزل بود به استخوان است و هرگاه به استخوان معصیت کفر بود استخوان کفر بطریق اولی باشد هر چند نداند
که آن کلمه کفر است زیرا که جعل درین باب به عذر بود و نه بعضی علی اگر کفر بودن آن نداند معذور است
اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر بود و اجاها و لا یحکم به کفر
السکون مستطاع که زایل الحقیقت است و زمانه بسیار است و نه بدان می گوید اگر کفر
بر زبانش آید اختیار نداند و حکم بکفر نیاورد و اگر چه دیگر منجز زبانش مثل طلاق و عتاق و زنا و شرا و استهزا و
بایزادند فرق آنست که کفر در ذات است و واجب لاحد است و در ذوال عقل مذران تواند
بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و در ذاتی بود و این از
و حقیقت کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بهما یعنی بنی حنن الخی کفر
کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گوشتن او را کفر است و در حدیث آمده است که هرگز نبی
کاهن نبود و گفتند در تصدیق کاهن که تحقیق کافر بود و بدینی که محمد آورده است لی الله علیه و سلم و کاهنان و
عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و بن کشیطان خبر میباشان می رسانیدند و میگویند که کاهن است